

فصل دوم

حکم رجم در اسلام

مبحث اول

اخبار رجم

یکی دیگر از مسائل خلافتی در فقه شیعه و سنی «رجم» یا سنگسار کردن زانی و زانیه است. این نیز یکی از احکامی است که چهره دین رحمت و سلامت را ظالمانه و بی رحمانه می نمایاند. ما در این فصل پایانی به بررسی کامل این موضوع پرداخته نفی آن را از دین مبین اسلام به اثبات می رسانیم. نخست اخبار این باب را می آوریم.

سَلَمَةَ بْنِ الْمُحَبَّبِ^(۱) از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت کرده که گفت: از من بگیری، از من بگیری، همانا خداوند برای آنان (زناکاران) راهی قرار داده. پسر بکر با دختر بکر، سد تازیانه و یکسال تبعید. و مرد و زن با همسر، سد تازیانه و

۱- الْمُحَبَّبُ، كَمُعْظَمٍ، فِي تَعْرِيبِ الْعَسْقَلَانِي وَتَبَصَّرَتْهُ / وَفِي الْقَامُوسِ: كَمُحَدَّثٍ، اسْمُ الْفَاعِلِ.

سنگسار^(۱).

براین خبر اشکالاتی به شرح زیر وارد است .

اشکال اول : در نقل این خبر، عُبَادَةُ بنِ صَامِتٍ^(۲) مُتَّفَرِّدٌ است ، در حالی که مقام مقتضی بود کثیری از صحابه آن را روایت کنند . زیرا مشتمل بر حکم خاصی است که زائد بر احکام موجود در قرآن می باشد . و آن تبعید یکسال است برای بکر، چه پسر باشد یا دختر . و نیز به سبب اشمالش بر جمع بین تازیانه و سنگسار . این یکی از اشکالات وارده براین حدیث است .

اشکال دوم : آنکه جَلْدٌ و نَفْیُ بَلَدٍ برای بکر ، و جَلْدٌ و رَجْمٌ برای مردان و زنان همسردار، راهی نیست که خدا برای کیفر آنها قرارداد داده باشد . زیرا معنای «سبیل»^(۳)، که در قرآن کریم آورده ، جعل طریق در جهت نفع و خیر و نجات است . و آن با رحمت و عطف از جانب پروردگار تناسب دارد ، نه با تازیانه و تبعید و سنگسار . پس مراد از «جَعَلَ سَبِيلًا»، بدون شک ، ایجاد اسباب نکاح می باشد .

اشکال سوم : تفسیری که از خبر مذکور افاده می گردد ، چیزی است ناشایسته و نامتناسب . زیرا مقتضای مدلولش آنست که خداوند حکم آن دو گنجهکار را به تأخیر انداخته . پس اینجا موضع سؤال است که چرا خداوند حکم را ذکر نفرموده و وعده بعد از آن را داده است؟! سپس آنکه این حکم را در کتاب تبیین نکرده و بیانش را به

۱- احمد، ج ۳، ص ۴۷۶/ج ۵، ص ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۱۸/ کَلَّهَا عَنْ عِبَادَةِ بْنِ الصَّامِتِ / ابن ماجه ۷/ ابی داود، حدود، ۲۳/ ترمذی ، حدود، ۸/ دارمی ، حدود، ۱۹/ رَوَاهُ الْجَمَاعَةُ الْأَبْخَارِيُّ وَ النَّسَائِيُّ / عَنْ سَلْمَةَ بْنِ الْمُحَبَّبِ ، قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : خُذُوا عَنِّي ، خُذُوا عَنِّي ، قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ، الْبِكْرُ بِالْبِكْرِ جَلْدٌ مِائَةً وَ نَفْیُ سَنَةٍ ، وَ النَّيْبُ بِالنَّيْبِ جَلْدٌ مِائَةً وَ الرَّجْمُ .

۲- عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ بْنِ قَيْسِ الْأَنْصَارِيِّ الْخَزْرَجِيِّ ، از صحابه‌یی بود که به بارگاه معاویه راه یافت و تا آخر عمر در شام بماند . از وی ۱۸۱ حدیث روایت شده که بخاری و مسلم برشش عدد آنها اتفاق کرده اند .

۳- فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا / النساء ، ۱۵ .

بیان این آیه در مباحث آتی خواهد آمد .

پیامبر اِحاله فرموده ، آن هم فقط به واسطه عباده بن صامت ، و این چیزی است که هیچ عقل سلیمی پزیرای آن نمی باشد .

اشکال چهارم : آنکه خبر ، مخالف با کتاب خداست . چون قرآن ، در سوره نور ، در مقام بیان حکم بوده ، پس محال است جزئی از حکم را ذکر نماید و جزئی دیگر را مُهمَل گزارد و آن را به نقل یکی از صحابه اِحاله کند که او هم عباده باشد !
اشکال پنجم : آنکه این خبر با سائر اخبار مخالف است . زیرا اخبار دیگر از جمع بین جلد و تبعید باهم ، و جلد و رجم باهم ، خالی است . هر چند اخبار رجم کلاً مردود است و ما بزودی این مطلب را روشن خواهیم کرد .

جزیری در مبحث شهادت زنا می گوید :

زیرا حدّ زنا فی الواقع منوط به اقرار زانی است . پس هرگاه زانی اقرار نکند ، اثباتش با بینه ممکن نیست . زیرا جز به چهار شاهد عادل که عین دخول را ببینند اثبات نمی شود . و این اگر محال نباشد ، مُتَعَدَّر و مشکل است^(۱) .

وی همچنین می گوید :

فقهاء اتفاق کلمه دارند که جریمه زنا به شهادت یا اقرار ثابت می شود ، و نیز متفقند که عدد شهود در این جریمه منکره ، چهار نفر است ، به خلاف سائر حقوق . به سبب قول خدای تعالی که (در حدّ قذف) می فرماید : (کسانی که نسبت زنا به مرد یا زنی بدهند) و سپس چهار شاهد نیاورند (هشتاد تازیانه به آنها بزنید) .

و ائمه اتفاق کرده اند که صفت شهود آنست که عدول غیر محدود^(۲) باشند . و نیز اتفاق نموده اند که از شروط این شهادت آنست که مشاهده فرج در فرج صورت گرفته باشد . و اینکه شهادت به تصریح باشد نه به کنایه . زیرا در اشتراط عدد (شهود) به چهار نفر است که

۱- الجَزیری ، الفقه علی المذاهب ، الجزء الخامس ، ص ۷۱ ، مبحث الشهادة فی الزنا / لَأَنَّ حَدَّ الزَّنا منوطٌ فی الواقع بإقرار الزانی . فَاذا لم يُقرَّ الزَّانی فَاِنَّه لا یُمكنُ اِثباتُه بِالْبَیِّنَةِ ، لِأَنه لا یثبت الا بِأربعة شهودٍ عدولٍ یَرَوْنَ الایلاجَ بالفعل . و ذلك إن لم یکن مُحالاً فهو مُتَعَدَّرٌ .

۲- محدود ؛ کسی است که براو حدّ قذف جاری شده باشد .

معنای عیب پوشی بر بندگان خدای تعالی متحقق می‌گردد، که شارع هم خواهان آن شده است^(۱). و نیز چنین است که هرگاه شروط چیزی افزون گردد، وجودش کمیاب می‌شود، و قصد شارع هم همین است.

و فقهاء در اشتراط عدم تعدد مجلس اختلاف کرده‌اند. حنفیه و مالکیه و حنابلّه اداء شهادت به زنا در یک مجلس را قائلند، در غیر این صورت، (که شهادت در یک مجلس نباشد)، شهود فاسقند و حدّ قذف برایشان اقامه می‌گردد، زیرا شارع طالب تحقیق در اقامه حدود است. و اداء شهادت در مجالس مختلفه شبهه‌ی است که مانع قبول شهادت شهود در زنا می‌شود. و حدود به شُبّهات دفع می‌گردد. شافعیّه می‌گویند: مانعی ندارد که اداء شهادت شهود در مجالس مختلفه صورت پذیرد، و هرگاه در مجالس متفرقه اداء شهادت نمایند، شهادتشان قبول است. و این برای پاک کردن مسلمان از گناه می‌باشد، البته به شرطی که نصاب شهود کامل گردد^(۲).

۱- زیرا اشتراط چهار شاهد، بر آن دلالت دارد که خدای متعال نخواست است حتی بدترین و زیان‌بارترین گناه بندگان فاش شود و بر آنها حدّ جاری شده آبرویشان برود. بلکه خواسته است هم به بزرگی گناه پی‌بیرند و هم توبه‌نمایند. به همین جهت در شهادت و اثبات جرم سختگیری کرده و عدد شهود را به چهار نفر افزایش داده است. و همین است معنای ستر و عیب‌پوشی بر بندگان که جزیری هم به آن اشاره کرده است.

۲- همان مصدر/ و قال: اتَّفَقَتْ كَلِمَةُ الْفُقَهَاءِ عَلَى أَنَّ جَرِيمَةَ الزَّانَا تَثْبُتُ بِالشَّهَادَةِ أَوْ الْإِقْرَارِ. وَ اتَّفَقُوا عَلَى أَنَّ عَدَدَ الشُّهُودِ فِي هَذِهِ الْجَرِيمَةِ الْمُنْكَرَةِ أَرْبَعَةٌ، بِخِلَافِ سَائِرِ الْحُقُوقِ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ، الْآيَةَ. وَ اتَّفَقَ الْأَنْمَةُ عَلَى أَنَّ صِفَةَ الشُّهُودِ أَنْ يَكُونُوا عَدُوًّا لِأَخِيهِ مَحْدُودِينَ، وَ اتَّفَقُوا عَلَى أَنَّ مِنْ شُرُوطِ هَذِهِ الشَّهَادَةِ أَنْ تَكُونَ بِمُعَايَنَةِ فَرْجِهِ فِي فَرْجِهَا، وَ أَنَّ تَكُونَ الشَّهَادَةُ بِالتَّصْرِيحِ لَا بِالْكِنَايَةِ. لِأَنَّ فِي اشْتِرَاطِ الْعَدَدِ بِالرَّابِعَةِ يَتَحَقَّقُ مَعْنَى السَّتْرِ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ تَعَالَى الَّذِي دَعَا إِلَيْهِ الشَّارِعُ، وَ لِأَنَّ الشَّيْءَ كُلَّمَا كَثُرَتْ شُرُوطُهُ قَلَّ وَجُودُهُ وَ ذَلِكَ قَصْدُ الشَّارِعِ. وَ اخْتَلَفَ الْفُقَهَاءُ فِي اشْتِرَاطِ عَدَمِ تَعَدُّدِ الْمَجْلِسِ. الْحَنْفِيَّةُ وَالْمَالِكِيَّةُ وَالْحَنَابِلَةُ قَالُوا: إِنَّهُ يُشْتَرَطُ فِي إِدَاءِ الشَّهَادَةِ بِالزَّانَا فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ، وَ إِلَّا فَهَمَّ فَسَقَةٌ وَ يُقَامُ عَلَيْهِمْ حَدُّ الْقَذْفِ. لِأَنَّ الشَّارِعَ طَلَبَ التَّحْقِيقَ فِي إِقَامَةِ الْحُدُودِ وَ إِدَاءِ الشَّهَادَةِ فِي مَجَالِسٍ مُتَفَرِّقَةٍ شُبّهَةٌ تَمْنَعُ قَبُولَ

ما می‌گوییم: مبادرت به تطهیر مسلمان به وسیله حدّ، منظور نظر شارع نبوده است. بلکه نظرش به دفع حدّ از شخص مسلمان و عیب پوشی وی می‌باشد. کما اینکه اخبار بر آن صراحت دارد، و نیز عموم قول خدای تعالی که می‌فرماید: **وَلَا تَجَسَّسُوا**^(۱).

قطعاً تطهیری که اراده شارع بوده، چیزی جز توبه حقیقی نیست. پس سعی در تعلیم و تربیت و تسهیل اسباب ازدواج، و مبادرت به آن، بر همه مسلمین واجب است، بویژه از جانب اولیاء پسران و دختران جوان. چنانکه خدای تعالی فرموده: **اتَّكِحُوا الْاَيَامِي مِنْكُمْ**^(۲).

بناء بر این علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد. سپس آنکه اگر کسی به فردی از افراد جامعه شک نمود، باید وی را، به زبان دوست صمیمی ناصح، اندرز دهد تا منزجر شده کار زشتش را ترک نماید. مراد شارع اصلاً این نیست که مردم را مفتضح کرده از اعتبار و شرف ساقط سازد و أعراضشان را محو و فحشاء را بین مردم شایع گرداند. حتی مراد آیات سوره نور که در حدّ زانی و زانیه نازل شده، اعلان عظمت این جریمه بوده، و حتی یک خبر هم وارد نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله این حدّ، یعنی حدّ زنا را اجراء کرده باشد.

از طرف دیگر، در اثبات آن، شهادت چهار شاهد شرط شده، و در این مورد هم یک خبر وارد نشده که دلالت کند بر جواز رفتن چهار شاهد تابا چشمان خود عمل زنا را معاینه و تحقیق و تدقیق نمایند!! آیا چنین چیزی ممکن است؟! و آیا زنا در منظر و شارع عام صورت می‌گیرد تا شاهدان عدول بتوانند به آن شکل ببینند؟! و آیا وجود چهار مرد، در یک زمان، که عدالتشان مُحَرَز باشد، امکان‌پذیر است؟! اینها همه به وضوح نشان می‌دهد که نظر شارع به وقوع حدّ تعلق نگرفته، بلکه خواسته است سَنَاعَت و قُبْح این گناه بزرگ را اعلام دارد، چنانکه کتاب خدا بدان صراحت

→ شَهَادَةُ الشُّهُودِ فِي الزَّانَا، وَالْحُدُودُ تُدْرَعُ بِالشُّبُهَاتِ . اَلشَّافِعِيَّةُ قَالُوا : اِنَّهُ لِابَّاسٍ بِتَفَرُّقِ الْمَجَالِسِ فِي اِدَاءِ شَهَادَةِ الشُّهُودِ ، وَ تُقْبَلُ شَهَادَتُهُمْ اِذَا اَدَّوْهَا فِي مَجَالِسٍ مُتَفَرِّقَةٍ ، وَ ذَلِكَ لِلْمُبَادَرَةِ اِلَى تَطْهِيرِ الْمُسْلِمِ مِنَ الذَّنُوبِ اِذَا كَمُلَ النَّصَابُ فِي الشُّهُودِ .

۲- النور، ۳۲.

۱- الحجرات، ۱۲.

دارد. به همین جهت شارع گفته است: **إِذْرُؤُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ . إِذْرُؤُوا الْحُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا أَشْتَطَعْتُمْ**^(۱). وچه بسیارند شُبُهَاتِ در این باره! پس همانگونه که شارع در امر شهادت سختگیری نموده تا زنا ثابت نگردد و در نتیجه حد جاری شود، همانطور هم خواسته است زانی پرده پوشی کند و اقرار به جریمه ننماید تا ثابت نشود و گناه کردن برای مردم عادی نگردد. به همین سبب تأکید کرده است که اقرار مجرم هم باید چهار مرتبه، در چهار مجلس باشد، در حالی که نه بترسد نه تهدید شده باشد، و نه اسیر باشد نه مضروب. پس باید در غایت حریت و کمال اختیار اقرار نماید.

مبحث دوم

کلام جزیری در شرائط رجم و حد زنا

و نقاش ما با او

جزیری در قسمت دیگری از مباحث خود در این باب می گوید:

و هرگاه شهود چهارگانه برای اداء شهادت وقوع زنا در مجلس حاکم حاضر شوند، از ایشان درباره زنا می پرسد که آن چیست و کجا و چگونه زنا کرده است؟ پس اگر همگی در همه این امور اتفاق نموده به تفصیل گفتند: ما دخول را همانند میل در سرمه دان دیدیم، زیرا اجمال در این حالت کافی نیست، آنگاه بر حاکم، اقامه کردن حد واجب می گردد. پس چه بسا که مرد، زن را لمس کرده باشد، یا زنا در بلاد غیر مسلمان واقع شده باشد، یا در کودکی یا در زمانی پیشین^(۲).

۱- مآخذ و ترجمه دو حدیث فوق قبلاً در بخش اول همین کتاب ذکر شده است.

۲- الجزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، الجزء الخامس، ص ۷۴، سؤال الشهود / و اذا حضر الشهود الاربعه فی مجلس الحاکم لاداء الشهادة علی حصول الزنا، سألهم الحاکم عن الزنا، ما هو و این زنی و کیف زنی؟ فإن اتفقوا جميعاً فی هذه الامور و قالوا: رأينا ایلاج الذکر فی الفرج کالمیل فی المکحلة بالتفصیل، لانه لا یكفی الاجمال فی هذه الحالة فیجب علی الحاکم اقامة الحد علی الزائین، فربما یكون لمسها او یكون الزنا فی دار الحرب، او فی الصبا، او فی زمان متقدّم.

ما می‌گوییم: آنچه را ذکر نمودیم بین همه فقهاء محل وفاق است.

جزیری در همان صفحه می‌گوید:

مالکیه می‌گویند: یعنی بر آنچه گفته شد می‌افزایند که شهادت در صورتی صحّت می‌یابد که وصف زنا در حالت وقوعش، از هم بستری یا قیام یا قعود، نزد ایشان یکسان باشد، یا مرد فراز یا زیر بوده، در مکانی چنین و چنان. و ناگزیر همه اینها را باید به انفراد، و پس از جدا کردنشان از یکدیگر، و قبل از آنکه شهادت به مکانها و رؤیت دهند، برای حاکم ذکر کنند. اینها همه باید در یک وقت صورت پذیرد، نه متفرّق و در اوقات مختلف. و ناگزیر باید بگویند فعل زنا همچون میل در سر مه‌دان اتفاق افتاده، و به ناچار چنین زیادتی باید در اداء شهادت باشد، به منظور زیادتی در سختگیری بر شهود، و حتی الامکان پوشاندن گناه. پس هرگاه یکی از شهود در شهادت خود دچار خلل شد، یا با شهود دیگر موافق نبود، شهادت همه بازگردانده می‌شود و حدّ قذف بر آنان جاری می‌گردد^(۱).

ما می‌گوییم: چنین تشدید و سختگیری، که در هیچ حکمی از احکام نظیر ندارد، فقط به منظور امتناع از این نوع شهادت بوده. و اما نسبت به اقرار، بر قاضی واجب است مسائل متعلّق به آن را که محطّ نظر شارع بوده، برای هر که بخواهد اقرار به زنا کند، روشن نماید. یعنی برای او بگوید: هر کس اقرار به این گناه کند، حدّ براو واجب می‌گردد. و کسی که اقرار نکند حدّ براو واجب نیست. و نیز بگوید که عیب پوشی و توبه نزد شارع مطلوب است، و هر کس توبه نصوح نماید که بعد از آن دیگر به گناه باز نگردد، خداوند توبه وی را پذیرفته به او بازگشت می‌کند. بالجمله آنکه قاضی باید کلّ سعی خود را بکار برد تا شخص متهم اقرار نکند. اگر باین حال

۱- یعنی زادوا علی ما ذکر: إنما تصحّ الشهادة إذا اتّحد الزّنا عندهم فی صفتیه من اضطّجاع أو قیام أو قعود، أو هو فوقها أو تحتها، فی مکان کذا، و لا یبّد من ذکر ذلك کله للحاکم علی انفرادهم بعد تفرّقتهم، قبل الاداء بامکنه و رؤیا فی وقت واحد، لا متفرّقتین فی اوقات، و لا یبّد ان یقولوا: ادخل الذکر فی الفرج کالمروء فی المکحلة، و لا یبّد من هذه الزیادة فی اداء الشهادة، زیادة فی التشدید علیهم و طلباً للستر ما أمکن. فإن تخلّل واحد منهم فی اداء الشهادة، أو لم یوافق غیره، ردت شهادتھم و حدوا للقذف.

بازهم اقرار نمود، تا مجلس دیگر وی را مهلت می‌دهد، و اگر در آن مجلس حاضر نشود، او را طلب نکند. و اگر شخص خاطی خود حاضر شده مجدداً اقرار نمود، قاضی برای مجلس سوم وی را مهلت می‌دهد. اگر رفت و حاضر نشد بازهم وی را طلب نمی‌کند. اگر برگشت و قاضی دوباره همه مسائل را برایش تبیین کرد، و باین حال اقرار نمود، برای مجلس چهارم مهلتش می‌دهد. و اگر نیامد او را طلب نمی‌کند. ولی اگر خودش مراجعت نمود، قاضی کلام گذشته خود را برایش اعاده نموده تأکید می‌کند که این بار آخرین مرتبه است، و تو مختاری. اگر اقرارکنی حد بر تو جاری نمی‌گردد. و شایسته است که قاضی سراً در پی آن مرد یا زن یا هر دو فرستاده و به آنها برساند که اقرار نکنند، و با توبه خالص به پاکی و پاکیزگی بازگشته به گناه رجعت ننمایند، و از درگاه باری تعالی طلب آمرزش کنند. و برای اقرار، نزد قاضی نروند، و اینکه اگر به پای خود نزد قاضی نروند، قاضی ایشان را طلب نمی‌کند. حاصل آنکه بر قاضی واجب است سعی بلیغ مبذول دارد تا اقرار از آن دو صادر نشود، و به هر وسیله‌ی انکار را به ایشان تلقین نماید.

واما زنی که مشهور به چنین جریمه فاضحه‌ی باشد، جلب و حبس و اجبارش بر اقرار و اجراء حد براو جایز نیست، به سبب وجود شُبُهات کثیره‌ی که یکی از آنها برای دفع حد کافی است. من جمله احتمال نکاح دائم یا متعه، حتی بر مذهب اکثر عامه در تحریم متعه. زیرا نفس خلاف بین امت در این مسأله، برای بروز شبهه کافی است و چه شبهه‌ی! پس در حال بروز احتمال، ولو یک در هزار، اگر کسی زنی را نسبت زنا داد، قاذف شمرده شده اجراء حد براو واجب است.

بناء بر این راه منحصر، یا شهادت شهود است به نحوی که مذکور شد، و آن عاده غیر ممکن است. یا اقرار با شروطی که ذکر نمودیم، از آن جمله آنکه جلب و تهدید و آزار و اهانت نشود، و خودش نزد قاضی حاضر گردد و چهار مرتبه در چهار مجلس، به ترتیبی که گفتیم، اقرار نماید. نکته مهم و قابل ذکر آنکه علماء شیعه با سخنانی که از فقهاء عامه نقل شد موافقتند، زیرا کتاباً و سُنَّةً مستدل به ادله قاطعه می‌باشد.

وَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ از بعضی فقهاء مسلمین، از عامه و خاصه، بلکه شگفت از اکثر ایشان که چگونه از وظائفی غفلت نموده‌اند که قرآن بر آنها تحریض و تأکید کرده

انجامشان را موجب رضای خدای عزّ و جلّ ، و مُصلِح نوع و جالب خیرات دانسته ، و این به مقتضای نصوص نبویّه و وَلَوِیَّه می باشد ، تاچه رسد به نصوص کتاب ، و هیچ یک را مراعات نکرده اند .

ما در این مبحث اطالۀ کلام نمودیم و گفتار جزیری را آوردیم تا به وضوح بدانی که غرض شارع ، مَهْمَا اَمَکَن ، عدم اجراء حدّ بوده ، بناء بر قول جمیع فقهاء . و چه شگفت است از فقهاء که چگونه از هیچ کوششی در اثبات وجوب رجم فروگذار نکرده اند ، با آنکه دلیل شرعی بر آن وجود ندارد ، و از وظیفۀ خود در دفع حدود به شُبُهَات عَقَلت ، و چهرۀ دین را زشت منظر کرده ، از مقصد ربّ العالمین و مراد سید المرسلین ، و دفاع از حرمت مسلمین ، و منع شیوع فاحشه بین همه مردم اعراض نموده اند .

مبحث سوم

قصۀ ماعز بن مالک و عدم صحّت آن

تنها چیزی که مورد استناد فقهاء در اثبات رجم قرار گرفته ، داستان ماعز بن مالک است . ما در ابتداء روایات مختلفی را که در این باره وارد شده متذکر می شویم ، سپس به ردّ آنها می پردازیم .

الف : ابوهریره و زید بن خالد الجهنی روایت کرده می گویند :

مردی از اعراب نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمده عرض کرد : یا رسول الله تو را به خدا سوگند می دهم که جز به کتاب خدا مرا به چیزی حکم ننمایی !
 خصم مقابل که از او داناتر بود گفت : آری ! بین ما به کتاب خدا داوری کن و مرا اذن سخن ده !

پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود : بگو !

گفت : همانا پسر من مزدور این شخص بوده و بازن وی زنا کرده است ، و به من خبر داده شده که پسر من باید رجم شود . پس برای او سد گوسفند و یک کنیز فدیۀ دادم . سپس از اهل علم پرسیدم و مرا خبر دادند که بر پسر من سد تازیانه و یک سال دوری از وطن است ، و بر زن این شخص رجم است .

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: سوگند به آنکه جان من در دست او است بین شما دو نفر به کتاب خدا داوری خواهم کرد! کنیز و گوسفندان به تو بازگردانده می‌شوند، و بر پسر تو سد تازیانه و یک سال دوری از وطن است. پس ای آنیس نزد همسر این شخص برو و اگر اعتراف نمود وی را سنگسار کن!

راوی می‌گوید: آنیس نزد آن زن رفته و او به گناه خود اعتراف نمود. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وسلم دستور داد و آن زن رجم شد^(۱).

ب: عبدالله بن بُریدة از پدرش روایت کرده که گفت:

ماعِز بن مالک الأسلمی نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده عرض کرد:

یا رسول الله همانا من به خود ستم نموده زنا کرده‌ام و حال می‌خواهم مرا پاکیزه گردانی. رسول خدا وی را پس فرستاد. پس همین که روز بعد فرارسید نزد او آمده گفت:

یا رسول الله همانا من مرتکب زنا شده‌ام. پیامبر دوباره وی را پس فرستاد. آنگاه شخصی را نزد قومش روانه نمود که بگوید: آیا در عقل او عیبی می‌دانید که رفتاری را در او زشت بیابید؟

گفتند: ما از او چیزی نمی‌دانیم جز آنکه عقلش کامل است و می‌دانیم که از صالحان ما می‌باشد.

پس بار سوم نزد پیامبر آمد. آنگاه در پی آنان نیز فرستاده از حال او جو یا شد. وی

۱- مسلم، ج ۵، حدود، ۱۲۱/ عن ابی هریرة و زیدین خالد الجهنی ان رجلاً من الاعراب أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: يا رسول الله أنشدك كذا الله إلا قضيت لي بكتاب الله! فقال الخصم الآخر وهو أقره منه: نعم فأقض بيننا بكتاب الله و أعدن لي! فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: قل! قال: إن ابني كان عسيفاً على هذا، فزني بأمرأته، و إنني أخيرت أن على ابني الرجم. فأفتديت منه بمائة شاة و وليدة. فسألت اهل العلم، فأخبروني أنما على ابني جلد مائة و تغريب عام، و أن على امرأة هذا الرجم. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: و الذي نفسي بيده لا قضين بينكما بكتاب الله. الوليدة و الغنم رذ، و على ابنيك جلد مائة و تغريب عام. و أعد يا أنيس إلى امرأة هذا، فإن أعترت فأزجمها. قال: فعدا عليها فأعترت، فأمر بها رسول الله (ص) فزجمت.

را خبر دادند که عیبی دراو و در عقلش نمی‌باشد. پس همین‌که نوبت چهارم فرارسید حُفْره‌یی کنده امر به رجم وی فرمود^(۱).

ج: ابو هریرة و زید بن خالد الجهنی روایت کرده می‌گویند:

اعرابی آمده گفت: ای رسول خدا بین ما به کتاب خدا داوری کن!

خصم او نیز برخاسته گفت: راست می‌گویند، بین ما به کتاب خدا حکم کن!

آنگاه اعرابی گفت: همانا پسر من خدمتکار این شخص بوده و با زن او زنا کرده است. پس به من گفتند که پسر من باید سنگسار شود. ولی من برای او سد گوسفند و یک کنیز فداء دادم. آنگاه از اهل علم جو یا شدم، گفتند: بر پسر تو سد تازیانه و یک سال غُربت است.

پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: همانا بین شما دونفر به کتاب خدا حکم می‌نمایم. و اما کنیز و گوسفندان به تو بازگردانده می‌شود، و بر پسر تو سد تازیانه و یک سال دوری از وطن است. و به مردی گفت: و اما تو ای اُنَیس نزد آن زن برو و سنگسارش کن! پس اُنَیس نزد وی رفته سنگسارش کرد^(۲).

۱- مسند احمد ج ۳، ص ۲، ملخصاً، عن ابی سعید الخُدَری / مُسلم، عن عبدالله بن بُرَیْدَة عن اَبیه : اَنَّ مَاعِزَ بْنَ مَالِكٍ الْاَسْلَمِیَّ اَتَى رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ : يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنِّي قَدْ ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ زَنَيْتُ و اِنِّي اُرِيْدُ اَنْ تُطَهِّرَنِي . فَرَدَّهُ . فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدَاةِ اَتَاهُ فَقَالَ : يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنِّي قَدْ زَنَيْتُ . فَرَدَّهُ التَّائِبَةَ . فَارْسَل رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ : اَتَعْلَمُوْنَ بِعَقْلِهِ بِاَسَا تُنْكِرُوْنَ مِنْهُ شَيْئًا ؟ فَقَالُوا : لَا نَعْلَمُهُ اِلَّا وَفِي الْعَقْلِ مِنْ صَالِحِيْنَا فِيمَا نَرَى . فَاتَاهُ التَّالِثَةَ . فَارْسَل اِلَيْهِمْ اَيْضًا ، فَسَالَ عَنْهُ ، فَاخْبَرُوْهُ اَنَّهُ لَا بَأْسَ بِهِ و لَا بِعَقْلِهِ ! فَلَمَّا كَانَ الرَّابِعَةَ ، حَفَرَ لَهُ حُفْرَةً ثُمَّ اَمَرَ بِه فَرَجِمَ .

۲- بخاری، ج ۳، ص ۲۴۱ / عن ابی هریرة و زید بن خالد الجهنی قالاً: جاء اعرابی فقال: يا رسول الله افض بيننا بكتاب الله! فقال اعرابی: ان ابني كان عسيفاً على هذا، فزني بامرأته! فقالوا لي على آبنك الرجم! ففديت ابني منه بمائة من الغنم و وليدة! ثم سألت اهل العلم فقالوا: انما على آبنك جلد مائة ←

ز: ابوهریره می گوید:

ماعزبن مالک نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده گفت: من زنا کرده‌ام. پیامبر از او اعراض نمود.

سپس گفت: من مرتکب زنا شده‌ام. دوباره از او اعراض نمود.

باز گفت: من زنا کرده‌ام. باز هم پیامبر از او اعراض کرد.

سپس تکرار کرده گفت: من مرتکب زنا شده‌ام. این بار هم پیامبر از وی اعراض نمود تا آنکه چهار مرتبه اقرار کرد. آنگاه دستور داد سنگسارش کنند. همین که سنگها به او اصابت نمود، پشت کرده شتابان شد. پس مردی که استخوان فک شتری در دست داشت به او رسیده چنان براو نواخت که جان باخت. پیامبر صلی الله علیه وسلم را از فرار او، هنگام اصابت سنگها خبر دادند. گفت: چرا وی را رها نکردید^(۱)!

→ و تَغْرِيبُ عَامٍ! فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا قُضِيْنَ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ. أَمَّا الْوَلِيْدَةُ وَ الْعَنَمُ فَرَدُّ عَلَيْكَ وَ عَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَ تَغْرِيبُ عَامٍ. وَ أَمَّا أَنْتَ يَا أَنْتَيْسُ لِرَجُلٍ، فَأَعْدُ عَلَى أَمْرَأَةٍ هَذَا فَارْجُمَهَا! فَغَدَا عَلَيْهَا أَنْتَيْسُ فَرَجَمَهَا.

تکمیل مآخذ: البخاری، صلح ۱۰۵، احکام ۳۹، آحاد ۱، شروط ۹، ایمان ۳، حدود ۳، ۳۴، ۳۸، ۴۶ / مسلم، حدود ۲۵، قضاة ۲۲ / ابوداود، حدود ۲۵ / الترمذی حدود ۸ / ابن ماجه، حدود ۷ / الموطأ، حدود ۶ / بخاری، ج ۹، ص ۹۴، عن ابی هریره و زیدبن خالد الجهنی، عین الخبر المذكور من غیر فرقی // نسائی، ج ۸، قضاة ۲۲، ص ۲۴۱ / بسندی عن ابی هریره و زید بن خالد، مثله من غیر تفاوت // احمد حنبل، ج ۴، ص ۱۱۵ و ۱۱۶: عن ابی هریره و زیدبن خالد الجهنی مثله من غیر تفاوت، إلا أن فی آخره: قَالَ لِرَجُلٍ مِّنْ أَسْلَمٍ يُقَالُ لَهُ أَنْتَيْسُ ...

۱- ابن ماجه، حدیث ۲۵۵۴ / عن ابی هریره قال: جاء ماعز بن مالک إلى النبي صلى الله عليه و سلم فقال: اني زنيْتُ. فأعرض عنه. ثم قال: اني زنيْتُ. فأعرض عنه. ثم قال: اني زنيْتُ. فأعرض عنه. ثم قال: قد زنيْتُ. فأعرض عنه حتى أفر أربع مرات. فأمر به أن يُرجم. فلما أصابته الحجارة أدبر يشتد. فلقى رجل بيده لحي جمل، فصره فصرعه، فذكر للنبي صلى الله عليه وسلم فرأه، حين مسه الحجارة. قال: فهلا تر كتموه؟!

ابو الزُّبَیر می‌گوید :

از جابر بن عبدالله شنیده که گفت : پیامبر صلی الله علیه وسلم مردی را از قبیلهٔ اَسَلَم ، و مردی را با همسرش از یهود سنگسار نمود^(۱) .

و از ابی اسحق الشیبانی روایت شده که گفت :

از عبدالله بن ابی اوفی پرسیدم : آیا رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسی را رجم فرمود ؟ گفت : آری !

پرسیدم : بعد از آنکه سورهٔ نور نازل شد یا قبل از آن ؟ گفت : نمی‌دانم^(۲) .

ما می‌گوییم : همهٔ این اخبار ، با تناقضاتش ، به همین سه شخص ، یعنی ابی هریره و زید بن خالد و عبدالله بن بُرَیدَه منتهی می‌گردد . و به هنگام تعارض ، از قابلیت استدلال ساقط می‌شود ، مضافاً که از اضعف اخبار آحادند . پس آیا بر کسی که ایمان به خدا دارد ، گواراست با استناد به امثال این اخبار ، رجم را جایز بشمارد ؟! و آیا ظنی حاصل می‌شود ، تا چه رسد به علم ، که پیامبر صلی الله علیه و آله احدی را رجم فرموده ؟ قطعاً نه ! پس چگونه فقیه جرأت می‌یابد چنین حکمی را به خدای تعالی نسبت دهد؟!!

مبحث چهارم

اشکالات وارده بر قصهٔ ماعز

برخبر اول اشکالاتی وارد است که ذیلاً متذکر آنها می‌شویم :

اولاً ؛ معنای «أَنْشُدَكَ اللَّهُ» چیست ؟! و آیا احدی از امت به پیامبر می‌گوید «تو را سوگند می‌دهم بین ما به کتاب خدا حکم نمایی»؟! آیا به زعم او پیامبر حق را کتمان کرده به خلاف کتاب خدا حکم می‌کند تا محتاج قسم باشد؟!!

۱- مسلم ، کتاب الحدود ، ج ۵ / عن ابی الزُّبَیر أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ : رَجَمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجُلًا مِنْ أَسَلَمَ ، وَ رَجُلًا مِنَ الْيَهُودِ وَأَمْرًا لَهُ .

۲- المصدر السابق ، عن ابی اسحق الشیبانی قال : سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى : هَلْ رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ؟! قَالَ : نَعَمْ ! قَالَ قُلْتُ : بَعْدَمَا أَنْزَلَتْ سُورَةُ النَّوْرِ أَمْ قَبْلَهَا ؟ قَالَ : لَا أَدْرِي .

ثانیاً؛ اینکه می‌گوید: «آن یکی اَفَقَه بود» چه معنی دارد؟! چه فقهی از آن دو شخص صادر شده بود تا راوی بداند که اولی فقیه است و دومی اَفَقَه از او؟ و آیا این چیزی جز کلام عاطل و باطلی است که هیچ سودی در بر ندارد، و نتیجه‌اش جز زیان چیزی نیست؟!!

ثالثاً؛ آن دو اعرابی بدوی کجا فقه را آموخته بودند؟! آیا در بادیه و صحراء، مدرسه یا دانشگاه دینی وجود داشت که در آن فقه احکام اسلامی تدریس شود؟! آن هم در زمان خود پیامبر که هنوز موضوع آموزش و تعلیم و تعلم توسعه نیافته بود؟! رابعاً؛ به فرض محال که حکم «رجم» از سوی پیامبر صادر شده باشد، حدّ اقلّ در آن وقت هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی در این باره نگفته بود. پس چگونه بدویها یا دیگران آن را می‌شناختند تا حکمش را تبیین نمایند؟!!

خامساً؛ می‌گوید: «سپس از اهل علم جو یا شدم». اهل علم در بادیه کیانند؟! چرا نامشان را نبرده است تا معلوم شود عالمند یا جاهل؟! سادساً؛ چه حاجت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرده بگوید: «قسم به کسی که جان من در دست او است به کتاب خدا حکم خواهم کرد». آیا چنین چیزی در قرآن یا سنت می‌یابی؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله متهم بود؟ گذشته از اینها، صدور این کلام از نبی صلی الله علیه و آله مؤید خصم اول است که می‌گوید: «أَشْهَدُكَ اللَّهُ»، و مقصودش آنست که به داوری رسول خدا سوء ظنّ دارد. پس رسول خدا قسم می‌خورد که به کتاب خدا حکم می‌نماید تا زعم باطل و بدگمانی مدعی زائل گردد.

سابعاً؛ در کتاب خدا چیزی در این باره نازل نشده، پس چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله قسم می‌خورد که بر اساس کتاب خدا حکم می‌کند؟! ثامناً؛ پیامبر حکم جدیدی، جز آنچه خصم اول از اهل علم نقل می‌کند، نیاورده و همان چیزی را که منسوب به اهل علم است، تصدیق نموده. زیرا کلامی غیر از آن نگفته است!

اگر بگوییم کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که گفته است: «کنیز و گوسپندان به تو مردود می‌شوند»، زائد بر چیزی است که خصم از اهل علم نقل نموده، می‌گوییم: پدر

ماعز به پیامبر می گوید :

«مرا خبر داده اند که پسر من باید رجم شود ، ولی من در عوض آن فداء داده ام . و حال که از اهل علم جویا شده ام ، به من گفته اند که حد او سد تازیانه و غریت (تبعید) یکساله است . پس اگر قول اهل علم حق است ، بر این مرد است که فداء مرا بازگرداند» .
بناء بر این در کلام نبی صلی الله علیه و آله و حکم وی چیزی زائد بر آنچه پدر ماعز گفته ، وجود ندارد .

تاسعاً ؛ در این هنگام پیامبر باید می فرمود: حکم همان است که اهل علم گفته اند، نه آنکه سوگند یاد کند که به کتاب خدا حکم می نماید !

عاشراً ؛ چگونه نبی صلی الله علیه و آله حکم به «رجم» می کند در حالی که مجرم حاضر نیست و چیزی را اقرار ننموده ! و چگونه پیامبر امر به احضارش نکرده تا از آنچه کرده و کیفیت آن جویا شود ! و از پدرش نیز نپرسیده که آیا ماعز مُحَصَّن بوده یا غیر مُحَصَّن !

الحادی عشر ؛ وقتی در کتاب خدا از این حکم چیزی نیامده ، مقتضی آن بود که خصم بگوید : «بین ما به حکم خدا داوری کن» ، و نبی صلی الله علیه و آله هم جواب دهد که «من بر اساس آنچه خدا به من نشان داده بین شما حکم می کنم» ، و نگوید «به کتاب خدا» .

الثانی عشر ؛ چگونه پیامبر (ص) اُنَیس را امر به «رجم» زن می نماید ، در صورتی که اعتراف کند ، و دستور نمی دهد وی را نزد پیامبر بیاورد تا تحقیق و تبیین کند که چه رخ داده است ؟!

الثالث عشر ؛ چگونه پیامبر (ص) ، در صورت اعتراف زن ، امر به رجم وی می دهد و نمی گوید چهار مرتبه اقرار در چهار مجلس واجب است ؟! آیا پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد به این آسانی مگسی را بکشند ؟! شاید آن زن اقرار به زنا کند ولی زنایش به اِکراه و اجبار بوده باشد ! که در این صورت حدی بر او نیست . پس چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله از بیان این همه شرایط ساکت است ؟!

حال نگو که حکم رجم آن زن ، زائد بر چیزی است که اهل علم گفته اند ! ما می پرسیم اُنَیس که بوده ؟ آیا او عدل و عالم کامل به احکام و شروط بوده ؟! خبر

مذکور نسبت به همه این مطالب ساکت است. آیا جائز است پیامبر (ص) هیچ یک از این شروط را بیان نکند؟!

الرابع عشر؛ سند این روایت به ابی هریره و زیدبن خالد منتهی می‌گردد که هر دو غیر معتمدند و به حدیثشان اعتنائی نمی‌شود.

الخامس عشر؛ این روایت مخالف آن چیزی است که با زهم ابوهریره نقل نموده و ابن ماجه در سنن خود آورده^(۱) و نیز مخالف حدیثی است که مسلم از ابن بريدة روایت نموده. و هرگاه دو خبر متعارض شد، و همراه یکی از آنها قرائن دال بر صحت و قطعیت صدورش نبود، هر دو از درجه اعتبار ساقطند، و در اینجا نیز چنین است.

السادس عشر؛ پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند می‌خورد که به کتاب خدا حکم کند، در حالی که در کتاب خدا نه حکم تغریب است نه حکم رجم. پس عیاذاً بالله پیامبر با کتاب خدا مخالفت نموده و به خدای عز و جل افتراء زده است! وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ^(۲)!

السابع عشر؛ چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله به انیس نگفته است از آن زن پرسد که آیا حکم خدا درباره زناى محصنه را می‌داند؟ و آیا به او ابلاغ شده است؟ و آیا می‌داند که حکمش رجم است؟ پس اگر نمی‌دانست و حکم خدا به او نرسیده بود، بر او حدی نیست، چنانکه اخبار بر آن دلالت دارد. از آن جمله است این روایت که فرمود: «از امت من آنچه را نمی‌دانند برداشته شده»^(۳).

الثامن عشر؛ چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله به انیس نگفته است که شاید آن زن مجبور شده، پس از او پرسد که اگر به اکراه بوده، بناء بر قول خودش، بر او حدی نیست.

۱- ابن ماجه، سنن، حدیث ۲۵۵۴.

۲- الانعام، ۲۱ / الاعراف ۳۷ / یونس، ۱۷ / فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ / الانعام، ۱۴۴.

۳- رُفِعَ عَنِ أُمَّتِي مَا لَا يَعْلَمُونَ / وَالرَّفْعُ بِمَعْنَى رَفْعِ الْأَثَرِ، إِذَا لَمْ يَعْنِي لَهُ غَيْرَ ذَلِكَ.

همهٔ اینها به صدای بلند نداء می‌دهد که این خبر منحول و مجعول و از مُخْتَلَقَات^(۱) یهود یا غیر آنها است که همه از دشمنان اسلام بوده هستند. خبر دوم: این خبر مناقض خبر اول است، زیرا در آن می‌گوید: ماعز خودش نزد نبی صلی الله علیه و آله آمد، و هیچ ذکر نداشت، نه از پدر وی کرده، نه از پدر زن و حکم خود آن زن. و مثل این خبر است آنچه را احمد حنبل به طور خلاصه روایت کرده. خبر سوم؛ این خبر، سنداً و متنّاً، مثل خبر اول است، پس همان اشکالات خبر اول، در مورد این خبر نیز صادق است.

و اما آنچه را بخاری در جزء نهم، و نسائی در جزء هشتم سنن، و احمد حنبل در مجلد چهارم مسند، و ابن ماجه در حدیث ۲۵۴۹ روایت کرده‌اند، همه از زید بن خالد و ابی هریره مروی است. مثل خبر اول، بی هیچ تفاوت. پس جمیع ایراداتی که بر خبر اول وارد نمودیم، بر همه آنها وارد است.

و اما خبر اخیری که ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده، همانند خبری است که مسلیم از عبدالله بن بُرَیْدَة از پدرش نقل نموده.

پس با آنچه ابوهریره و ابن خالد الجهنی روایت کرده‌اند ضدیت دارد. یعنی با روایت مسلیم که از آن دونفر حدیث کرده ضد است. و همچنین مناقض روایت بخاری است که در آن می‌گوید: «وقتی سنگ به ماعز اصابت نمود پشت کرده شتابان شد. آنگاه مردی که در دستش استخوان فک شتری بود، وی را دنبال کرده وی را مضروب و مقتول ساخت. فرار او به پیامبر صلی الله علیه و سلم خبر داده شد، فرمود چرا رهائش نکردید؟!»

در این خبر نیز اشکالی عظیم مشهود است، و آن اینکه نبی صلی الله علیه و آله به آنها نگفته است «اگر گریخت رهائش کنید». و این از وظائف رسول صلی الله علیه و آله می‌باشد. پس چگونه از بیان این حکم ساکت است تا وقتی که از رجم ماعز وی را خبر می‌دهند. یعنی نوشدارو که پس از مرگ به سهراب دهند.

و از طریق شیعه، از علی بن ابراهیم، از ابی العباس، از ابی عبدالله علیه السلام

۱- اِخْتَلَقَ الْكُذْبَ، اِفْتَرَاهُ / به کسی دروغ بستن / مُخْتَلَقَات، افتراءات و تهمت‌ها.

روایت شده که گفت :

مردی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمده گفت : من مرتکب زنا شده‌ام،
وحدیث را مشابه خبر ابن ماجه می آورد تا آنجا که می گوید :
سپس برای سومین بار نزد وی آمده عرض کرد : یا رسول الله من زنا کرده‌ام و عذاب
دنیا آسان تر از عذاب آخرت است .

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : آیا دوست شما را چیزی می شود ، یعنی
مجنون است ؟!
گفتند : نه !

پس برای چهارمین بار اقرار نمود . آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور داد
گودالی برایش حفر نمودند ، همین که اصابت سنگها را دریافت ، از گودال خارج شده
شتابان شد . زُبیر وی را پی گرفته به ساق شتری چنان نواختش که بر زمین افتاد ،
آنگاه به بندش کشید تا مردم به او رسیده کشتندش . پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم
را از حادثه خبر دادند .

فرمود : چرا رهايش نکرديد؟!

سپس فرمود : اگر مستور می داشت سپس توبه می نمود برایش بهتر بود (۱)
ما می گوئیم : همان اشکال بزرگی که درخبر بخاری بود ، دراین روایت نیز
موجود است و مانقل نمودیم . آنچه افزوده می گردد این است که اگر نبی صلی الله

۱- کافی / تهذیب / عن علی بن ابراهیم عن العُبَیدی، محمد بن عیسی بن عبید، عن یونس ، عن
أبان ، عن ابی العباس قال : قال ابو عبد الله علیه السلام : أتى النبى صلی الله علیه وآله وسلم رجلٌ
فقال إنى زنى ، و ساق الحديث نحو خبر ابن ماجة الى أن قال : ثم جاء إليه الثالثة فقال : يا رسول
الله إنى زنى ، و عذاب الدنيا أهون من عذاب الآخرة . فقال رسول الله صلی الله علیه وآله : أ
بصاحبكم بأْس ؟! (يعنى به جنة) قالوا : لا ! فأقر على نفسه الرابعة . فأمر به رسول الله
صلى الله عليه وآله ، فحفروا له حفيرةً ، فلما أن وجد مس الحجارة خرج يشتد ، فلقى
الزبير فرماه بساق بعير فسقط ، فعقله به ، فأدركه الناس فقتلوه . فأخبروا النبى صلی الله
عليه وآله و سلم بذلك . فقال : هلا تركتموه ؟! ثم قال : لو استترت ثم تاب كان خيراً له .

علیه و آله، قبل از محاکمه، به زانی محکوم به رجم می‌گفت: اگر مستور می‌داشت...، و اگر زانی از آن قول رسول مطلع می‌گشت و می‌دانست که مستور داشتن گناه، و توبه بعد از آن مطلوب شارع است، قطعاً توبه نموده به پیامبر رجوع نمی‌کرد و خودش را مُفْتَضِح و بی‌آبرو نمی‌ساخت. و به هر حال، عدم بیان چیزی که مرتبط به نفوس است، از جانب پیامبر، **أَلْعِيَاذُ بِاللَّهِ**، خلافی است صادر از پیامبر، و آن محال است. براین خبر نیز اشکالاتی وارد است:

اولاً؛ سندش مخدوش می‌باشد، زیرا در مدح و قدح علی بن ابراهیم چیزی وارد نشده. شیخ صدوق (محمد بن علی بن بابویه) درباره محمد بن عیسی بن عبید، از ابن الولید نقل کرده می‌گوید: بر آنچه که محمد بن عیسی به تنهایی از کتب یونس و حدیث او روایت می‌کند اعتماد نمی‌کنند.

و شیخ طوسی در فهرست می‌گوید: وی ضعیف است.

و ابو جعفر بن بابویه وی را از رجال **نَوَادِرُ الْحِكْمَةِ** استثناء کرده می‌گوید: آنچه را که وی مختص به روایتش می‌باشد روایت نمی‌کنم. و گفته شده که مذهب **عُلَاة** را پیروی می‌کرده است^(۱).

ولی نجاشی وی را مدح کرده و شکی نیست که در شهادت و روایت، قدح و جرح، مقدم بر مدح است.

و اما درباره یونس، کتبی به نقل از فضل بن شاذان می‌گوید:

دروغ پردازان و کذابان مشهور عبارتند از: ابوالخطاب و یونس بن الظبیان و یزید الصائغ و محمد بن بینان و ابوسمینه. و نجاشی می‌گوید: وی جداً ضعیف است، به آنچه روایت کرده التفات نمی‌شود و کتبش همگی تخلیط است. و غضائری می‌گوید: یونس اهل کوفه، غالی، کذاب و جعل حدیث می‌باشد. از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده، به حدیث او التفات نمی‌شود. من نیز، بناء بر قول این مشایخ بزرگ، به روایتش اعتماد

۱- صدوق/ ما تفرّد به محمد بن عیسی من کتب یونس و حدیثه لایعتمدون علیه. و فی فهرست الشیخ الطوسی أنّه ضعیف. استثناء ابو جعفر بن بابویه من رجال نوادر الحکمة و قال: لا أروى ما یختص بروایته. و قیل إنّه کان ینهب مذهب العُلَاة.

نمی‌کنم^(۱).

برای تفصیل بیشتر به کتب رجال مراجعه کنید .

ثانیا ؛ دراین خبر نیز نیامده است که پیامبر صلی الله علیه و آله ، از مُحَصَّن بودن آن مرد پرسیده باشد ، و اینکه آیا به حرمت عملش وحد آن واقف بوده یانه ! زیرا صرف اقرار به زنا، تازمانی که آن شروط ، بناء بر قول قائلین به رجم ، متحقق نگردد، موجب رجم نمی شود .

و دیگر مطلبی که بر عدم صحّت قصّه ماعز دلالت دارد خبری است که مسنداً از شیبانی روایت شده که گفت :

از ابن ابی اوفی پرسیدم آیا رسول خدا صلی الله علیه وسلم رجم فرمود ؟

گفت : آری ! یک مرد و یک زن یهودی را .

پرسیدم : بعد از نزول سوره نور یا قبل از آن ؟

گفت : نمی دانم^(۲) .

ما می گوئیم : مدلول این خبر حاکی از آنست که پیامبر صلی الله علیه و آله مرد و زن مسلمانی را رجم نفرموده . پس روشن می شود که رجم ماعز نزد احمد حنبل نامعلوم بوده ، با آنکه وی رئیس محدثین است ، وگرنه این خبر را نقل نمی کرد . بناء بر این اگر رجم دو یهودی صحیح باشد ، رسول خدا حکم توراۃ را بر وفق معتقد یهود ، اجراء کرده است .

پس اکنون که وقوع رجم در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت نمی باشد ،

۱- قال الکشی: قال فضل بن شاذان فی بعض کتبه: الکذابون المشهورون ابو الخطاب و یونس بن الظبّیان و یزید الصائغ و محمد بن سنان و ابوسمینه. وقال النجاشی: انه ضعیف جداً لا یلتفت الی ما رواه، کُلُّ کتبه تخلیط. وقال الغضائری: کوفی غالی کذاب وضاع للحديث، روی عن ابی عبد الله علیه السلام، لا یلتفت الی حدیثه. فانا لا اعتمد علی روایته لقول هؤلاء المشایخ العظام.

۲- احمد حنبل، ج ۴، ص ۳۵۵ / عبد الله بن ابی اوفی، مسنداً : قال الشیبانی لهم : أخبرنی قال : قلت لابن ابی اوفی : رجم رسول الله صلی الله علیه وسلم ؟ قال : نعم ! یهودیاً و یهودیة . قال قلت : بعد نزول النور أو قبلها ؟ قال : لا أدری .

أحدی مجاز نیست به اخبار آحادی عمل نماید که موجب علم نمی گردند . پس اصل براءت از این تکلیف ، واصل عدم ، به حال خود باقیند ، وهراصلی قطعیت دارد تادللی قاطع دیگری برنقض آن وارد شود و حال که چنین دلیلی موجود نیست ، نقض اصل معلوم به خبر مظنون ، یا مشکوک ، یا موهوم جائز نیست . زیرا عمل به ظن ، مخالف نص کتاب است ، چنانکه مراراً بدان پرداخته و توضیح داده ایم . و در قصه ما عزی ظن هم حاصل نمی شود . و در روایت است که :

لَا تَنْقُضِ الْيَقِينَ بِالشُّكِّ بَلِ أَنْقُضِ الْيَقِينَ بِيَقِينٍ مِثْلِهِ .

تذکره و تبصره:

بین امت خلافی نیست که اعداء و أمراء ، اخبار مکذوبه را بین اخبار مدوئه در کتب دسیسه نموده برای وصول به اغراض گوناگون وضع کردند . ما در برخی از کتب خود ، به اجمال ، به پاره یی از آنها اشاره نموده ایم . و شکی نیست که تورا و انجیل ، به صریح قرآن تحریف شده اند :

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ . (المائده-۱۳)

کلام را از جایشان می گردانند و بهره یی را که بدان متذکر شدند فراموش نمودند .

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ . (البقره-۷۹)

پس وای به حال کسانی که کتاب را به دستان خود می نویسند سپس می گویند این از نزد خداست .

وَ إِنِّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ . (آل عمران-۷۸)

و همانا از اینان گروهی هستند که زبانشان را به ذکر کتاب می گردانند تا تو گمان ببری که از کتاب است و حال آنکه از کتاب نیست ، و می گویند این از نزد خدا است و حال آنکه از نزد خدا نیست ، و برخدا دروغ می گویند و حال آنکه می دانند . این آیات کسانی را نیز شامل می شود که با استناد به اخبار آحاد فتوی می دهند .

اخباری که غایت مدلولاتش بیش از ظن نیست، و در کتاب خدا، از اتباع ظن اکیداً نهی شده است. کتب شیعه هم مملو است از اخبار مدسوسه مجعوله! بناءً بر این از اوجب واجبات واعظم تکالیف اهل علم اینست که صرف وقت کنند در معرفت اخباری که یقیناً و قطعاً، از معادن علم صادر شده، و کتب حدیث را از اباطیل پاکیزه گردانند. و راه کار این است که هر حدیثی را به قرآن و سنت متواتره و ادله عقلیه عرضه کنند، چیزی که عقول بشر بر صحت آن متفقند. و همچنین اصول برائت و استصحاب، و اصل عدم، و اصل تأخر حادث، و اصل طهارت، و اصل حلیت اشیاء تاخر متش ثابت گردد، را مبنای عمل خود قرار داده به آنها رجوع نمایند. و در هیچ مسأله‌یی، با استناد به اخبار آحاد متخالفه، فتوی ندهند. زیرا مقتضای چنین افتائی قول به غیر علم است، و این عمل، افتراء به خدا و دین خدا است.

علماء دین نباید بانقل آقاویل رجال و نشر خلافات و تکثیر آنها، اعمالشان را ضایع گردانند. پیمودن این راه و خوض در آن، خسران دنیا و آخرت و ضلالت و جهالت را در پی خواهد داشت. بسیاری از علماء از اعظم و وظائف خود غفلت نموده، کار را واژگونه کردند و آنچه را که بدان مکلف بودند، از تحقیق حق و تکیه بر علم، به مضمونات و مشکوکات مبدل ساختند؛ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيْهِمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُوْنَ اَنْهُمْ يُحْسِنُوْنَ صُنْعًا^(۱). (الکف-۱۰۴)

وقتی ما به کتب فقهیه مراجعه می‌کنیم، غالباً آنها را خالی از تحقیق و آغشته به باطل، و مخالف کتاب و سنت و عقل می‌یابیم. بحث در اقوال و آراء، بدون رجوع به مآخذی صورت گرفته که شارع مقرر فرموده، و در رأس آن تحصیل علم و وقوف به مسائل است که باید روش و شیوه آنها باشد. در حالی که از ادله صحیحیه‌یی که مقبول شارع باشد اعراض نموده به ظن و گمان، بلکه به اوهام اقبال کردند، و از طریق قویم و صراط مستقیم گمراه شدند! پس بهوش باشید و مبادرت و عجله کنید و شتاب گیرید به سوی کتاب و سنت و عقل، تا هدایت یابید و درستکار شوید.

۱- آنانکه سعیشان در حیات دنیا به بیراهه رفته و گمان می‌برند خوب عمل می‌کنند.

مبحث پنجم أدلة نفي رجم

از جمله دلایلی که مثبت نفی رجم است، قول خدای تعالی است که می فرماید:
وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ
أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ (النساء-۲۵)
و هر کس از شما که نتواند زنان عقیقه مؤمنه را به نکاح خود در آورد، پس با دختران
و زنان مؤمنه‌یی که ملک یمین شمایند ازدواج کند، و خداوند عالم به ایمان شما
است، شما از یکدیگر بگریید.

زمخشری در ذیل این آیه می گوید:

یعنی از دختران مسلمان نه دختران غیر شما که در دین مخالف شمایند. پس اگر بگویید:
معنای قول او که می گوید: وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ؛ چیست؟ می گویم: معنایش این است که
خداوند تفاضل بین شما و خدمتکارانتان را در ایمان، و رجحان و نقصانش را در شما و آنها
می داند. و چه بسا ایمان کنیز برتر از ایمان آزاد بوده، و زن نیز در ایمان افضل از مرد باشد.
و مؤمنان را سزاوار است که فقط برتری در ایمان را معتبر بشمارند نه فضل احساب
و انساب را؛ و این امر مانوس کردن مؤمنان است به نکاح کنیزان و ترک استنکاف از این عمل.
بَعْضُكُمْ مِّن بَعْضٍ؛ یعنی شما و خدمتکارانتان به هم پیوسته و متناسب یکدیگر بگریید، به
سبب اشتراکتان در ایمان. هیچ آزادی بر خدمتکاری فضل و برتری ندارد مگر آنکه
رجحانی در وی باشد^(۱).

۱- زمخشری، کشاف/ ائ من فتیات المسلمین لأمن فتیات غیرکم وهم المخالفون فی الدین؟ فإن
قلت: مامعنی قوله؛ واللّه أعلم بإیمانکم؟ قلت: معناه أنّ الله أعلم بتفاضل ما بینکم و بین أرقائکم
فی الايمان و رجحانه و نقصانه فیهم و فیکم و رُبما كان ایمان الأمة أرجح من ایمان الحرّة، و
المراة افضل فی الايمان من الرجل، وحقّ المؤمنین أنّ لا یعتبروا إلا فضل الايمان لا فضل
الاحساب و الانساب. وهذا تأنیس بنکاح الاماء و ترک الاستنکاف منه. (بعضکم من بعض) ائ انتم
و أرقائکم متواصلون متناسبون لإشتراککم فی الايمان، لا یفضل حرّ علی عبد إلا برجحان فیہ.

فَأَنكِحُوهُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ، مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ، فَإِذَا أُحْصِنَ ، فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ، ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ ، وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ .
(النساء- ۲۵)

آنان را به اذن اهلشان به نکاح خود درآورید و مزدهایشان را به خوبی بدهید، درحالی که عقیقه‌اند، نه زناکننده به آشکارا و نه دوست‌گیرنده در نهان، پس هرگاه در حصن نکاح درآیند اگر مرتکب کار زشتی شوند عذابشان نصف عذاب زنان آزاد است، این برای کسی از شما است که از مشقت گناه بهراسد، و اگر صبر کنید برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده و مهربان است.

زمخشری در ادامه بیان آیه می‌گوید:

مراد از «مُحْصَنَاتٍ» زنان آزادند، و مراد از «عذاب» حد است مثل قول خدای تعالی که در حکم زنا می‌فرماید: و عذاب آن دو را شاهد باشند. و در لعان، عذاب از او برگرفته می‌شود، و بر آن کنیزکان رجم نیست، زیرا رجم را نمی‌توان نصف کرد^(۱).
مامی‌گوییم: صریح آیه بر آن دلالت دارد که عذاب کنیزان نصف عذاب زنان آزاد است. پس اگر «رجم» در شریعت باشد، درحالی که قابل نصف کردن نباشد، واجب می‌آید در کتاب حد دیگری برای کنیز زانیه معین می‌کرد. زیرا ممتنع است برای کنیز باشوهر که مرتکب زنا شده حد نباشد و برای کنیز بی شوهر حدی باشد، و این خلاف عقل و عدل است.

پس به مقتضای این آیه، ثابت شد که «رجم» در شریعت اسلام نبوده. سپس آنکه از اعظم گناهان، شرعاً و عقلاً، قتل است، و بزرگتر از آن رجم. و نیز هر موردی که جوازش از جانب شرع قطعاً ثابت نشده باشد. نه قتل جائز است و نه رجم، و از اکبر کبائر بشمار می‌رود، و قصاص آمر به آن واجب است، زیرا مباشر در اینجا ضعیف است. چون اگر آمر نباشد، مباشر قدرت قتل یا رجم را ندارد.

۱- زمخشری/ المراد من المُحْصَنَاتِ ، الْحَرَائِرُ ، وَ مِنَ الْعَذَابِ ، الْحَدُّ ، كَقَوْلِهِ : وَ لَيْسَ هَذَا عَذَابَهُمَا ، فِي الزَّوْنِ ، وَ يُدْرَوُ عَنْهَا الْعَذَابُ فِي اللَّعَانِ ، وَ لَا رَجْمَ عَلَيْهِنَّ ، لِأَنَّ الرَّجْمَ لَا يُنْتَصَفُ .

بناءً بر این از قائلین به رجم می‌پرسیم: چه دلیل قاطعی از ناحیه شارع صادر شده که دال بر رجم باشد؟ اگر بگوییم: عده‌یی از اخبار دال بر آن است، می‌گوییم: اخبار مورد نظر شما آحادند و به‌صدورشان از ناحیه شارع قطع حاصل نشده، و شاهده‌ی از کتاب ندارند، بلکه کتاب بر عدم شاهد گواهی می‌دهد، چنانکه گزشت و خواهد آمد. شارع، ما را مأمور ساخته هر حدیثی را بر قرآن عرضه داریم، و اخبار در این زمینه متواتر معنوی است. پس واجب است چنین اخبار آحادی را به‌سینه دیوار بزنیم، زیرا در اخبار صحیحه امثال آن را «زُخْرَف» خوانده‌اند و پیامبر صلی‌الله علیه و آله و آئمه علیهم‌السلام از آنها تبرئ جسته از خود نفی نموده‌اند. پس چگونه مسلمانی جرأت می‌یابد به حکم رجم مبادرت نماید که حالش این است، و آن را به‌دین خدانسبت دهد؟! با آنکه دین اسلام دین رحمت و عطف و دعوت به حق و تنسیق امور اجتماع است مبنی بر عفو و احسان، مه‌ما آمکن، و ارشاد خلق است از طریق حکمت و موعظه حسنه و فراهم آوردن هر چیزی که جالب خیر باشد برای تمام امت، از جمیع جهات، و دفع شر و فساد است قبل از آنکه احتیاج به رفعش باشد. یعنی علاج واقعه را قبل از وقوع می‌کند. و منشأ اکثر شرور، از فحشاء و سرقت و سائر منکرات، جهل و فقر است. پس بر علماء و اولیاء امور واجب است از طریق اشاعه تعلیم عموم و تربیت ملت، و انذار از ارتکاب فسوق، و برانگیختن آنها براکتساب تقوی، و همچنین ایجاد مشاغل سودمند و کارخانه‌ها و کارگاه‌های نافع، و مکاسب مفید و مزارع بار آور، و هر چیزی که موجب علم و رشد و استغناء گردد، اقدام به قلع ماده این دو عامل ویرانگر، یعنی فقر و جهل، بنمایند.

از این گذشته، رجم از اشد اقسام قتل صبراست که در دین اسلام اکیداً از آن نهی شده و از محرمات است، و اخبار بسیار در این باره آمده است. از آن جمله خبر جابر بن عبدالله است که گفت: رسول خدا صلی‌الله علیه و سلم نهی فرمود که جنبنده‌یی (از حشرات و حیوانات) به قتل صبر کشته شود^(۱).

۱- مسلم، صید، ۶۱، ۶۵ / ابن ماجه، ذبائح، ۱۰ / احمد، ج ۳، ص ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۳۹ / مسنداً عن جابر بن عبدالله: نهی رسول الله صلی‌الله علیه و سلم أن يقتل شیئاً من الدواب صبراً.

و نیز از ابی یعلیٰ روایت شده که گفت :

همراه عبدالرحمن بن خالد بن ولید به نبرد رفته بودیم که چهارتن از کفار دشمن را آوردند، آنگاه دستور داد با سرنیزه آنها را زجرگش کردند . خبر این حادثه به ابی ایوب رسید وی گفت : از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که از قتل صبر نهی فرمود . احمد حنبل این حدیث را به دو سند دیگر روایت نموده در یکی از آنها آورده است که ابو ایوب گفت : رسول خدا صلی الله علیه و سلم از زجرگش کردن حیوانات نهی فرمود . سپس ابو ایوب گفت : اگر مرغی داشتم آن را به قتل صبر نمی کشتم^(۱) . ابن اثیر در نهاییه ، بعد از نقل حدیث جابر ، می گوید : قتل صبر آنست که موجودی ذی روح را زنده بگیرند سپس با چیزی آنقدر بزنندش تا بمیرد^(۲) .

و در قاموس می گوید :

و صبر انسان و غیر او بر قتل ، آنست که محبوس گردد و رمی شود تا بمیرد^(۳) . پس شکی نیست که «رجم» از اعظم انواع قتل صبر است . چنانکه از موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده اند که فرمود :

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر قومی گزر کرد که مرغی زنده را هدف قرار داده با پیکان آن را می زدند ، پس گفت : اینان کیانند که خدای لعنتشان کناد^(۴) !

۱- مسند احمد، ج ۵، ص ۴۲۲/ عن ابی یعلیٰ قال : عَزَوْنَا مَعَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ، فَأَتَيْتُ بِأَرْبَعَةِ أَعْلَاجٍ مِنَ الْعَدُوِّ، فَأَمَرَ بِهِمْ، فَقَتَلُوا صَبْرًا بِالنَّبْلِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ أَبَا أَيُّوبَ فَقَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَنْهَى عَنِ قَتْلِ الصَّبْرِ .
و رواه احمد بسندین آخرین و فی أحدهما أنّ ابا ایوب قال : نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم عن صبر الدابة . ثم قال ابو ایوب : لو كانت لی دجاجة ما صبرتها .
۲- ابن الاثیر ، التهایه ، بعد نقل حدیث جابر / هو ان یمسک شیء من ذوات الروح حیاً ثم یرمی بشیء حتی یموت .

۳- قاموس / و صبر الإنسان و غیره علی القتل ان یرمی حتی یموت .

۴- راوندی ، نوادر / سفینه البحار / مر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی قوم نصبوا دجاجة حیة و هم یرمونها بالنبل فقال : من هؤلاء لعنهم الله .

در صورتی که قتل صبر حیوانی تا این حدّ موجب لعنت خدا می‌گردد، پس چنین لعنتی نسبت به قتل صبر انسان، بسیار شدیدتر و بدتر است.

مبحث ششم

قولی دیگر از جزیری و ردّ آن

جزیری در کتاب فقه چهار مذهب در مبحث «رای معتزله و خوارج» می‌گوید: با این حدّ (یعنی حدّ رجم) کسی مخالفت ننموده الاً بعضی از معتزله و خوارج. زیرا آنان می‌گویند عقوبت رجم در صدر اسلام موجود بوده سپس به قول خدای تعالی که می‌فرماید: به هریک از زانیه و زانی سد تازیانه بزنید، منسوخ شد. پس دو زناکار مطلقاً مستحق تازیانه‌اند، چه مُحَصَّن باشند یا نباشند. ولکن این دلیل آنها تمام نیست مگر آنکه ثابت شود پیامبر صلی الله علیه و سلم بعد از نزول این آیه اَحَدی را رجم نفرموده^(۱). ما می‌گوییم: حتی ثابت نشده که پیامبر صلی الله علیه و آله، قبل از آیه سوره نور هم اَحَدی را رجم کرده باشد. و اخبار آحاد هم نه موجب علم می‌گردد نه عمل، مخصوصاً در آنچه که مرتبط با قتل باشد. این بحث را بعداً پی خواهیم گرفت. و اما در پاسخ این قول جزیری که می‌گوید: «ولکن این دلیل آنها تمام نیست...» می‌گوییم: دلیل قائلین به رجم تمام نیست مگر وقتی که ثابت شود پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را بعد از نزول آیه سوره نور رجم نموده، و این ثابت نشده و اَدْعَاء نکرده که پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از سوره نور کسی

۱- الجزیری، الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۵، ص ۶۹، مبحث رای المعتزله والخوارج / قال: ولم يُخالف فی هذا الحدّ (یعنی السّرجم) الاً بعضُ المعتزلة والخوارج. فَأَنَّهُمْ قالوا: إِنَّ عَقوبَةَ الرَّجْمِ كانت موجودةً فی صدر الاسلام ثم نُسخت بقوله تعالی: الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ. فالزَّانِيانِ يَسْتَحِقَّانِ الْجَلْدَ مطلقاً سواءً كانا مُحَصَّنَيْنِ اَوْ لا. ولکن دليهم هذا لا يَتِمُّ الاً اذا ثَبَتَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لم يَرَجِّمْ احداً بعد نزول هذه الآية.

را رجم فرموده ، مگر قولی که می گوید ابوهریره در رجم حضور یافته . در این باره نیز به تفصیل بحث خواهیم کرد . اما آنچه در اینجا ذکرش لازم است آنکه رجم ، نه قبل از سوره نور و نه بعد از آن ، ثابت نیست ، و اصل ، موافق نفی است ، مثل اصل براءت ، اصل عدم تکلیف ، و استصحاب عدم تکلیف تا خلاف آن ثابت گردد .
ادامه کلام جزیری :

ولکن جمهور گفته اند : همانا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، بعد از نزول این آیه (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي) رجم فرموده ، به دلیل آنکه ابی هریره در انجام رجم حضور داشته ، در حالی که او اسلام نیاورد مگر بعد از سال هفتم هجری ، و سوره نور در سال ششم یا پنجم نازل شده است . و محققاً خلفاء راشدین ، بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، رجم نموده اند و تصریح کرده اند که رجم حد است . و آنان در این منازعه می گویند نسخ کتاب به سنت صحیح نیست ، و در پاسخشان گفته می شود که سنت مشهور ، بلا خلاف ، کتاب را تخصیص می دهد . و در اینجا سنت ، زانی را به غیر مُحَصَّن تخصیص می دهد ، و بر این خلاف فائده عملی چندانی مترتب نمی گردد^(۱) .

جزیری سپس در هامش این مبحث می گوید :

در «بحر» از خوارج حکایت می کند که رجم نزد ایشان واجب نیست . و همچنین ابن عربی، رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى ، همین مطلب را از ایشان و از برخی از معتزله مثل نظام و اصحابش ، نقل کرده . اینان را هیچ مستندی نیست مگر آنکه می گویند ذکر رجم در قرآن کریم نیامده ، و این باطل است . زیرا رجم به سنت متواتره اجماعی ، و نیز به نص قرآن ثابت است ، به دلیل حدیث عمر بن الخطاب نزد جماعت مسلمین که گفت : از جمله چیزهایی که

۱- ادامه کلام الجزیری : وَلَكِنَّ الْجُمْهُورَ قَالُوا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ رَجَمَ بَعْدَ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي) بِدَلِيلِ أَنَّ أَبَاهِرِيرَةَ حَضَرَ الرَّجْمَ وَهُوَ لَمْ يُسَلِّمِ إِلَّا بَعْدَ سَنَةِ سَبْعٍ ، وَ سُوْرَةُ النُّوْرِ نَزَلَتْ سَنَةَ سِتٍّ أَوْ خَمْسٍ . وَ قَدْ رَجَمَ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، وَ صَرَّحُوا بِأَنَّ الرَّجْمَ حَدٌّ . وَ قَدْ نَازَعَ هَؤُلَاءِ أَنَّ الْكِتَابَ لَا يَصِحُّ نَسْخُهُ بِالسُّنَّةِ ، وَ أُجِيبَ بِأَنَّ السُّنَّةَ الْمَشْهُورَةَ تُخَصِّصُ الْكِتَابَ بِإِخْلَافٍ ، وَ هُنَا خَصَّصَتِ السُّنَّةُ الزَّانِيَةَ بِغَيْرِ الْمُحَصَّنِ ، وَ هَذَا الْخِلَافُ لَا يَتَرْتَّبُ عَلَيْهِ كَبِيرٌ فَائِدَةٌ عَمَلِيَّةٌ .

به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد، رجم بود. پس ما آن را قرائت کردیم و حفظ نموده مراقبش بودیم، و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رجم کرد و ما بعد از او رجم کردیم. و نسخ تلاوت مستلزم نسخ حکم نمی باشد^(۱).

ما می گوئیم: کلام جزیری، از اول تا آخر، مملو از اشکالات است. اولاً؛ اینکه می گوید: با این «حد» کسی مخالف نیست مگر برخی از معتزله و خوارج، کلامی است غیر مُجَدِّی و بلاطائل. زیرا می خواهد حکم رجم را اجماعی بشمارد، و حال آنکه نَظَام و اصحابش از رؤساء معتزله و فقهاء ایشانند، و این عقیده جمهور معتزله است نه بعضی از آنها. و ایشان اهل تحقیق و تعمق در کتاب و سنتند، و بالجمله آنکه از علماء امت و از اصحاب تفسیر و فقه و حدیث و ارباب نظر می باشند. بناء بر این مخالفت ایشان ناقض اجماع مورد ادعاء جزیری است.

ثانیاً؛ خوارج هم از این امتند و مخالفت آنان نیز ناقض اجماع مورد ادعاء می باشد. پس اگر معتزله و خوارج از چنین اجماعی خارج شوند، اجماع متحقق نمی گردد و استدلال به آن خطاء واضح است.

ثالثاً؛ اجماعی را که به اقرار قائلین به حجیت آن، حجت قرار داده اند، اجماعی است که بناش بر آیه یا خبر، محتمل نیست. پس اگر چنین احتمالی برود، بحث و فحص در آیه یا خبری که استناد به آن شده، واجب می آید. و شکی نیست که اجماع مورد استناد جزیری و غیر او، در موضوع رجم، از این قبیل است. پس باید به کتاب و سنت مراجعه کنیم. و اما در کتاب اشاره بی به رجم نشده. در سنت هم چیزی در این باره نیست مگر اخبار آحادی که متعارضند و ضعیف و غالباً به قول عمر منتهی

۱- ثم قال الجزیری: حَكِي فِي الْبَحْرِ عَنِ الْخَوَارِجِ أَنَّ الرَّجْمَ غَيْرُ وَاجِبٍ عِنْدَهُمْ وَ كَذَلِكَ حِكَاةٌ عَنْهُمْ أَيْضاً ابْنُ الْعَرَبِيِّ، رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى، وَ حِكَاةٌ أَيْضاً عَنْ بَعْضِ الْمَعْتَزِلَةِ كَالنَّظَامِ وَ اصْحَابِهِ. وَ لَا مُسْتَنَدَ لَهُمْ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يُذَكَّرْ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ، وَ هَذَا بَاطِلٌ. فَانَّ الرَّجْمَ قَدْ ثَبَتَ بِالسُّنَّةِ الْمُتَوَاتِرَةِ الْمُجْمَعِ عَلَيْهَا، وَ أَيْضاً هُوَ ثَابِتٌ بِنَصِّ الْقُرْآنِ لِحَدِيثِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ عِنْدَ الْجَمَاعَةِ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ مِمَّا أَنْزَلَ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آيَةُ الرَّجْمِ، فَفَقَرْنَا هَا وَ حَفِظْنَا هَا وَ وَعَيْنَاهَا وَ رَجَمَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَهُ. وَ نَسَخَ التَّلَاوَةَ لَا يَسْتَلْزِمُ نَسْخَ الْحُكْمِ / انتهى.

می‌گردند، که صدور آنهم از وی به اثبات نرسیده و بدان عنایت و توجهی نمی‌شود، زیرا نه مفید علم است و نه ظنّ، و نه موجب عمل می‌گردد.

رابعاً؛ اینکه می‌گوید: «عقوبت رجم در اسلام موجود بوده سپس به این قول خدای تعالی الزّانیه و الزّانی نسخ شده»، مردود است. زیرا چنین عقوبتی از عهد نبیّ صلی الله علیه و آله، نه قبل از سوره نور و نه بعد از آن، به اثبات نرسیده و اخبار آحاد مفید هیچ فائده‌یی نیست. زیرا غایت مفاد آن حصول ظنّ است در پاره‌یی موارد، نه در این مورد، که به فرض تحقّقش، به نصّ کتاب «لَا يُعْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»^(۱). خصوصاً نسبت به قتل، به سبب آنکه، بعد از کفر و نفاق، گناهی عظیم تر از آن نیست. پس آیا بر مؤمن جائز است با اعتماد به ظنّ مزعوم، مبادرت به قتل نفس نماید، یا بر آن فتویٰ دهد؟!!

حال اگر قاضی و غیر او در محکمه قضاء الهی عذر آورد که من جرأت نکردم کسی را رجم کنم، زیر آنزد من ثابت نشد که شارع بدان امر کرده باشد، و برایم چیزی جز ظنّ حاصل نیامد، و اتباع ظنّ هم به صریح کتاب نهی شده، بدین سبب اقدام به رجم نمودم، و به آنچه کتاب تصریح کرده، یعنی ضرب تازیانه، آن هم پس از شهادت شهود، اکتفاء نمودم، عذرش، عقلا و شرعاً، مقبول است. ولی اگر برای حکم به رجم چنین عذر آورد که ظنّ حاصل از اخبار آحاد اقتضاء نمود حکم به رجم کنم و جان انسانی را به قتل صبر، یا هر قتلی، نابود کنم، با اینکه کتاب خدا از این حکم خالی است، عذرش پذیرفته نیست و حجّتی برای عمل خود ندارد، نه نزد خالق نه نزد خلق.

خامساً؛ ما این قول اورا هم که می‌گوید: «دلیل آنها تمام نیست»، مردود می‌دانیم، زیرا ما در این حکم، محتاج ثبوت رجم بعد از نزول سوره نور، هستیم، که آن هم ثابت نیست بلکه ظنّ هم نسبت به این مسأله حاصل نشده، تا چه رسد به علم. با آنکه رجم، حتی قبل از سوره نور هم ثابت نیست، چونکه در دست ما چیزی جز اخبار آحاد نمی‌باشد که نه موجب علم است نه عمل.

۱- یونس، ۳۶ / النجم، ۲۸.

سادساً؛ اینکه می‌گوید: «ولکن جمهور گفته‌اند...» قولی است نادرست و مَطْعُونُ فیه، و جای غایت تعجب و حیرت است، زیرا حضور ابی‌هریره در اجراء رجم به هیچ وجه ثابت نیست. برفرض آنکه صحّت اسناد روایت به ابی‌هریره راهم بپذیریم، قول او بی اعتبار است، و همانطور که گفتیم، حتی در مطلق حقوق مردم نمی‌توان به خبر واحد عمل کرد تا چه رسد به آنچه که به نفوس تعلق دارد. سپس آنکه اسلام ابی‌هریره بعد از نزول سوره‌نور ثابت نشده.

سابعاً؛ می‌گوید: «خلفاء رجم کردند»، از او می‌پرسیم: کجا ثابت شده است که یکی از خلفاء رجم کرده باشد؟! آیا همه این باطیل نشأت گرفته از تمسک به روایات آحاد ضعیف نیست که چیزی را ثابت نمی‌کنند؟! تازه اگر ثابت شود که یکی از ایشان هم یکبار رجم کرده، عمل او، تازمانی که استنادش به حکم شرعی محقق معلوم، ثابت نگردد و متحقق نشود، حجّت نیست.

ثامناً؛ می‌گوید: «آنان در این منازعه می‌گویند نسخ کتاب به سنت صحیح نیست، و در پاسخشان گفته می‌شود که سنت مشهور، بلاخلاف، کتاب را تخصیص می‌دهد. و در اینجا سنت، زانی را به غیرمحصّن تخصیص داده»، که این هم کلام فاسد باطلی است، زیرا نسخ کتاب به سنت مشهوره، نسخ معلوم مقطوع است به مظنون، و این مخالف عقل و نقل بوده، بلکه این دو آنرا نفی می‌کنند. مراد جزیری هم از «نسخ» در اینجا، همان طور که گفته، تخصیص است. لکن اطلاق نسخ بر تخصیص، نادرست است. آری تخصیص آیه به سنت متواتره قطعیه، غیر از نسخ است، بلکه بیان آیه می‌باشد. مثل تخصیص آیه ارث به غیر قاتل مورث و کافر، به سنت یقینیه. یعنی هرگاه سنت متواتره از اول امر وجود داشته باشد، که همان عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، آنگاه می‌توان گفت چنین تخصیصی از جانب شارع ثابت است. و اما در مسأله رجم اینگونه نیست، زیرا کسانی که رجم را ثابت می‌دانند، به آیه نور استناد می‌کنند و آنرا به غیر زانی محصّن وزانیه محصّنه تخصیص می‌دهند، و در این مورد هم به اخبار آحاد استدلال می‌نمایند، که این نیز به نوبه خود باطل است، چنانکه ذکرش رفت. مضافاً بر اینکه ما حتی یک خبر هم نیافتیم که بعد از نزول سوره نور رجمی صورت گرفته باشد، چنانکه وقوع این حدّ، قبل از سوره نور هم ثابت نیست. پس رجم مطلقاً

ثابت نیست .

تاسعاً ؛ می‌گوید: اینان را هیچ مُسْتَنْدِی نیست مگر آنکه می‌گویند ذکر رجم در قرآن کریم نیامده ، و این باطل است . زیرا رجم به سنت متواترهٔ اجماعی ، ثابت است ... در پاسخ این ادعاء می‌گوییم : این از شگفت‌انگیزترین شگفتی‌هاست !! آیا ممکن است کتاب هادی که در آن تفصیل و تبیان هر چیزی هست ، متعرض حکم زانی مُحَصَّن نگردد ، با آنکه این نوع از زنا بسیار بزرگتر و پلیدتر و قبیح‌تر و هولناکتر از زنا ی غیر مُحَصَّن است . بلکه از جهت فساد ، زنا ی غیر مُحَصَّن یکی است و زنا ی مُحَصَّن بیش از هزار . پس استدلال به عدم وجود آن در قرآن ، برای اثبات نفی رجم در غایت قوّت و صحّت می‌باشد ، بالخصوص عدم ذکرش دلیل قاطعی است بر نفی رجم و تعمیم حدّ زانی . بی‌تردید این زنا ، یعنی زنا ی دو مُحَصَّن ، به کلی اساس نظام خانواده را منهدم می‌سازد ، و بنیاد مجتمع انسانی را بی‌نهایت فاسد می‌نماید ، و بین والدین و اولاد تفرقهٔ شدید ایجاد کرده ، شرف حَسَبی را زایل ، و بنیان مرصوص خانوادگی را تخریب می‌نماید ، و فسادش بیش از آنست که قلم بتواند تحریر کند ، یا زبان از عهدهٔ تقریرش برآید . پس آیا معقول است شارع حکم چنین امر بزرگی را و انهد و ذکر ی از آن در کتابش نیاورد ، و زنا ی مجرّد از اِحْصان را ، بدون نصب قرینه ، متذکر گردد ، و حکم زنا ی دو مُحَصَّن را به اخبار آحادی احاله دهد که قولِ فصل نبوده قاطع اختلاف و خصومت نمی‌باشد؟!

سوگند که چنین فتوایی افتراء غیر عمد مفتی بر خدا است . بلکه ناشی از جهل و عدم تبیین و تحقیق است و گفته‌ی است از روی بی‌دانشی که خداوند در آیات عدیده از آن نهی فرموده ، مثل : **وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ** ^(۱) . زیرا اسناد چیزی به خداوند ، بدون ثبوت ، افتراء ظالمانه به او است و مُفْتَرِی ، طبق آیات کثیره ^(۲) ، از هر ظالمی ظالم تراست ، و «افتراء به خدا» نسبت دادن چیزی است به او که صدورش از جانب وی ثابت نشده باشد . حکم «رجم» نیز چنین است . یعنی از طریق

۱- واینکه برخدا نگوید آنچه را نمی‌دانید . البقره ، ۱۶۹ / الاعراف ، ۳۳ .

۲- چند آیه از آن را پیش از این ، در همین فصل آوردیم .

سنت متواترهٔ اجماعی به اثبات نرسیده .

جزیری همچنین معتقد است که سنت مشهور، کتاب را تخصیص می‌دهد... ولی به این مثل سائر در زبان فقهاء توجه نموده که: *رُبَّ مَشْهُورٍ لَا أَصْلَ لَهُ*^(۱). از طرف دیگر، این چه تواتری است در مسأله؟! و حال آنکه شرط تواتر آنست که عدّهٔ زوایش، از اوّل صدور، به اندازه‌ی باشند که اتفاق آنها بر کذب ممتنع باشد .

و اما خبری که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله شایع شد و به عدّه کمی منتهی می‌گردد، متواتر نیست، با آنکه این مقام اقتضاء می‌نمود اکثر اصحاب آنرا روایت کرده اختلافی بین ایشان واقع نگردد. زیرا این حکم مربوط به از بین بردن نفوس است، و واضح است که به حدّ تواتر نرسیده .

و در پاسخ این کلام جزیری که می‌گوید :

و نیز به نصّ قرآن ثابت است، به دلیل حدیث عمر بن الخطّاب نزد جماعت مسلمین که گفت : از جمله چیزهایی که به رسول خدا صلی الله علیه و سلم نازل شد، رجم بود .

می‌گوییم : این سخن از گفته‌های سابق او عجیب تر است . آیا ممکن است بر امر خطیری مثل این حکم، فقط عمر مطلع شود . و حال آنکه اگر از رسول صلی الله علیه و آله صادر شده بود، همانند خورشید در میان روز، در بین اصحاب شیوع می‌یافت . از این گذشته، صدور این کلام از عمر نیز معلوم نیست، زیرا این هم از جمله اخبار آحاد است که موجب حصول علم نمی‌گردد، مخصوصاً اگر قرینه‌ی برفسادش موجود باشد . و آیا قرآن، به قول یکی از صحابه، ثابت می‌گردد؟! اگر اعتقاد بر حقیقت این حکم داشتند چرا آنرا در قرآن ثبت نمودند، در حالی که عمر توانا و سختگیر بود. پس اگر آیه رجم نزد وی ثابت بود هر آینه آن را در قرآن جای می‌داد. و چگونه، در زمانی که همه گوشها آماده بود تا آیه‌ی نازل شود و آن را بشنوند و بخوانند و به گوش هوش بسپارند، احدی غیر از عمر آنرا نشنید؟! آیا معقول است تلاوت آیه‌ی منسوخ گردد و حکمش، بی هیچ دلیل قاطعی، الی الابد باقی بماند؟! انگیزه و سبب نسخ تلاوت این آیه و ابقاء حکمش چه بوده، و به چه دلیلی حکم آن

۱- چه بسیار مشهوری که اصلی ندارد .

باقی مانده؟! همه اینها موهن خبر منسوب به عمر، و مثبت فساد و مجعول بودن آنست. وقتی جزیری می‌گوید: این حکم به نص کتاب ثابت است، و قول منسوب به عمر منصوص کتاب می‌گردد، پس باید به حال اسلام گریست و زاری کرد.

پرسش دیگر آنکه چگونه صحابه آیه رجم را در کتاب خدا داخل نمودند و همه اتفاق کردند که در قرآن جایش ندهند؟! از جزیری می‌پرسیم: آیات و امثال تو، از جمیع اصحاب نبی و حاضرین و حافظین، به هنگام نزول قرآن، نسبت به قرآن بصیرتری؟! شگفتا که چگونه آیه رجم از سمع و بصر همه صحابه مخفی ماند، تا اینکه عمر، بعد از گزشت مدتی از عهد رسول صلی الله علیه و آله، آن را تلاوت کند؟! و چگونه احدی از اصحاب با او موافقت نکرد؟!

سپس می‌پرسیم آیا شما عرب نیستید؟! آیا احدی از عرب را دیده‌اید، حتی از جهال ایشان، که به چنین عبارت سخیف و زشتی تکلم کند؟! (پیرمرد و پیرزن، هرگاه مرتکب زنا شوند البته آنها را سنگسار کنید)^(۱). آیا هیچ انسان عربی به خود اجازه می‌دهد این عبارت را از لغت عرب بشمار آورد، تا چه رسد که آن را هم سنگ و هم طراز کلام فصیح و بلیغ قرآن بداند؟! سوگند که چنین نخواهد کرد! قرآن معجزی که فصحاء و بلغاء عرب، از اینکه سوره کوتاهی مثل آن بیاورند، عاجزند؟! از تو می‌پرسیم، ای کسی که خود را محقق می‌شماری، آیا این جمله را از نص کتاب می‌دانی؟! کتابی که:

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ^(۲).

آیا به خود اجازه می‌دهی، عیاذاً بالله، که بگویی خدای عز و جل به عهدش وفاء نکرده است وقتی که می‌فرماید:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ^(۳).

۱- أَلشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا فَارْجُمُوهُمَا أَلْبَتَّةَ.

۲- هیچ باطلی بر آن نمی‌آید، نه از پیش رو و نه پشت سر، فرود آمده از جانب خدای حکیم حمید است / فَضَّلَتْ، ۴۲.

۳- ما خود ذکر (قرآن) را نازل نمودیم و ما خود نگهبان آنیم / الحجر، ۹.

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ^(۱).

پس چگونه تلاوت این حکم از قرآن ساقط شده است؟! بناء بر آنچه مذکور شد ، عَمَر هم که از فُصْحَاءِ عرب محسوب می شد ، چنین سخنی نگفته و انگیزه جعل هم نداشته . پس این نسبت افتراء است به او .

و نیز می گوئیم : این خبر دلالت بر رجم دو مُحَصَّن نمی کند ، زیرا می گوید : «الشیخ و الشیخة» ، در حالی که «مُحَصَّن و مُحَصَّنَة» جوانان و پیران را هر دو شامل می شود ولی فقہائی که به رجم فتوی می دهند ، آن را به مُحَصَّن بودن مقید می سازند ، چه جوان باشد یا پیر . اینان چگونه و از کجا این حکم را تعمیم داده اند؟

سپس می پرسیم : حدّ شیخوخت و پیری کدام است ؟ و در چه سنّی «شیخ و شیخة» بر انسان اطلاق می گردد؟! در شست سالگی یا هفتاد سالگی یا هشتاد سالگی یا بیشتر؟ بناء بر این از چنین ابهامی «حکم» مستفاد نمی شود ! گذشته از این ، ممکن است «شیخ و شیخة» مُحَصَّن نباشند . زیرا در آخر خبر فقط می گوید «آنها قضاء شهوت کرده اند» . و چه بسا قبلاً قضاء شهوت نموده اند ، ولی وقتی مرتکب زنا شده اند مُحَصَّن نبوده اند . در صورتی که شرط این حکم آنست که در حین ارتکاب زنا مُحَصَّن باشند .

در اینجا ما جمیع اهل لغت عرب را ، از عوامّ و خواصّ ، فرامی خوانیم و از ایشان می پرسیم : آیا احدی از عرب ، از فُصْحَاءِ و اُدْبَاءِ و جُهَّال ایشان ، مثل این کلام مضحک را (الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا فَارْجُمُوهُمَا الْبَتَّةَ ، فَإِنَّهُمَا قَدْ قَضَيَا الشَّهْوَةَ) بر زبان جاری می سازد؟! خواهی دید هیچ یک از آنها این کلام را صادر از اهل لغت عرب نمی شمارد .

پس آیا در عقول فقهاء قائل به رجم درست است که این کلام را کلام الهی مُعْجِزِی بشمار آورند که أَفْصَحِ فُصْحَاءِ را ، که عرب حجاز و نجد و تهامه و غیر آنند ، به عَجْز آورده که سوره یی همانند آن بیاورند . کتابی که رسول خدا به وسیله آن عامّة مردم ، خصوصاً فصیح ترین عربهارا به مبارزه طلبیده بر آنها غلبه نمود و از آنان

۱- کلام پروردگارت به راستی و درستی تمام و کامل شد ، هیچ تبدیل دهنده یی برای کلمات او نخواهد بود / الانعام ، ۱۱۵ .

خواست سوره کوچکی مثل آن بیاورند ، ولی نتوانستند . و درنص همین کتاب می‌گوید :

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ ، لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ ، وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً^(۱) .

در عالم چه چیزی عجیب‌تر از این است که عرب و به‌خصوص فقهاء و ادبائشان ، که علم بلاغت را خوانده و کتابهای ارزشمندی در این زمینه تألیف و تصنیف نموده‌اند خرافه‌یی را بپذیرند که به‌ندای بلند فریاد می‌زند که جاعلش نه تنها عرب نبوده بلکه عجمی صرف بوده و به‌حدی از لغت عرب بی‌اطلاع که نتوانسته است یک عبارت منطق بالحن و کلام عرب بسازد ! آری ! این نیز تصدیق است برای کتاب معجز . قطعاً خداوند زبانش را گنگ ساخت تا نتواند عبارتی عربی جعل کرده موجب اضلال خلق گردد ! و شگفت‌انگیزتر از همه اینها افتاء فقهاء است به استناد این خبر منحول مجعول . تازه به مضمون آنها اکتفاء نموده ، به وجوب رجم مُحَصَّن و مُحَصَّنَه ، پیر باشد یا جوان ، فتوی داده‌اند ! نکته دیگر آنکه در این خبر ذکر از «احصان» نیامده . حقیقه‌چه غریب است اسلام که چنین بلاء عظیمی از امثال این مجعولات و منحولات و سیل فتاوی آن را فروگرفته است ! فتاوایی که مستند به کتاب و سنت قطعیه و اصول عقلیه نیست ، بویژه در مسائل متعلق به نفوس ، که خدای تعالی فرموده :

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً^(۲) .

بناءً بر این کشتن به حق همانست که کتاب خدا تصریح نموده ، و جز آن گناهی است که ، بعد از کفر و نفاق ، از اعظم گناهان محسوب می‌گردد . این را نیز به تأکید تکرار کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

۱- بگو اگر انس و جن گرد هم آیند تا مثل این قرآن رابیاورند ، نخواهند آورد ، حتی اگر بعضی پشتیبان بعض دیگر شوند / الاسراء ، ۸۸ .

۲- هرکس نفسی را بقتل رساند بی آنکه کسی را کشته یا فساد کرده باشد ، گویا همه مردم را کشته است / المائده ، ۳۲ .

إِذْرَأُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ ، حدود را به شبهه‌ها دفع کنید .

آیا این مورد از موارد شبهه‌نیست؟! ای کاش می‌دانستم چه جوابی برای روز حساب در محکمه عدل الهی آماده کرده‌اند؟! آیا در دل‌هایشان مثقال ذره‌ی خوف از سؤال و مؤاخذه و عقوبت و عذاب وجود ندارد؟ اگر بگویند ما خوف آن داریم که حدی از حدود خدا را ترک نماییم ، در پاسخشان خواهیم گفت : آیا دلیل شما همین خیری است که حالش برایتان معلوم گشت؟! اگر گمان می‌برید که مسؤولید ، جوابتان در محکمه خداوند این باشد که حکم رجم نه از کتاب تو و نه از سنت قطعی صادره از رسول تو ، برایمان ثابت نشد . بناءً بر این ما جرأت نکردیم نفسی را بدون دلیل قاطع بقتل رسانیم .

آیا به ذهن شما خطور نکرده است که اگر آنچه را نمی‌دانید به خدا نسبت دهید ، فتوایتان شمارا به عذاب خدا گرفتار می‌سازد؟! و حال آنکه در کتاب خدا ، از قول به غیر علم نهی شده‌اید ، نه یکبار و نه در یک آیه . خداوند مارا از ساخت و تاز در راههای هلاک و پرتگاههای ضلال ، و اسناد به خدا ، بدون برهان واضح و دلیل روشن ، نجات بخشد !

سرّ این قصه جان‌سوز نگفتن تاکی سوختم سوختم این راز نهفتن تاکی^(۱)

مبحث هفتم

نقش یهود در دسیسه کردن اخبار رجم

دور نیست که اخبار رجم از جمله روایاتی باشد که یهود در برخی کتب اسلام دسیسه کرده‌اند . زیرا در توراة حکم به رجم ، در موارد عدیده ، آمده که برخی از آنها را ما در کتب دیگر خود نقل نموده‌ایم . و چون حکم رجم امری بود مورد تنفر و اشمئزازِ جمیع ارباب عقول ، و به سبب همین حکم هم توراة مورد احتمال وضع و جعل قرار داشت ، از عهد معاویه ، یهود اخبار رجم را وضع نمودند تا بتوانند بگویند

۱- وحشی بافقی .

اسلام هم، در زناى مُحَصَّن، حکم به رجم کرده است. بلکه ادّعاء نمایند که اسلام بسیاری از احکامش را از توراّه گرفته است. ولی ما، به نصّ قرآن، قطع داریم که توراّه تحریف شده و مشتمل بر مجعولات و موضوعات و خرافات است، و حکم رجم در چند موضع از این مجعولات آمده است.

آیا هیچ صاحب عقلی می‌پذیرد که قرآن حکم زناى غیر مُحَصَّن و مُحَصَّنَه را بیان کند، و حکم دو مُحَصَّن را وانهد؟! در صورتی که این زنا، همانگونه که ذکرش رفت، موجب اختلاط انساب است و آبروی زن و مرد و شرفشان را محو می‌کند، و مفساد آن به شمار نیاید. پس سزاوارتر آن بود که ذکرش در کتاب بیاید و حدّی برای مرتکبش تشریح گردد. بناءً بر این شکی نیست که این نوع از زنا هم حدّش همانست که در کتاب مذکور شده و در این صورت برای رجم جایگاهی باقی نمی‌ماند. اگر بگوییم زناى اِحْصان فسادش بسیار بیشتر از زناى مجرد است، پس باید حدّش هم بزرگتر باشد، می‌گوییم: هرگاه حدّ زنا وضع شود، دیگر فرقی بین شدید و اشدّ آن نیست. آیا نمی‌بینی در قصاص نفس، افراد مساوی هستند؟ یعنی برای قاتل بیش از یک قصاص و کشتن نیست، چه مقتول مؤمن و متقی و عالم و نافع برای بشر باشد، یا فاسق جاهلی باشد که فائده‌ی در وجودش نیست. حکم زنا هم همین‌طور است.

مبحث هشتم

اخبار شیعه در رجم

در این مبحث به ذکر چند خبر درباره رجم، از طریق شیعه امامیه می‌پردازیم:
 هشام بن سالم از سلیمان بن خالد روایت کرده که گفت:
 از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم آیا در قرآن رجم هست؟
 گفت: آری! گفتم: چگونه است؟
 گفت: پیر مرد و پیر زن را رجم کنید^(۱).

۱- من لا یحضره الفقیه / هشام بن سالم عن سلیمان بن خالد، قال: قلت لابی عبد الله علیه السلام فی القرآن رجم؟ قال: نعم! قلت کیف؟ قال: الشیخ و الشیخه فارجمهما.

علی بن ابراهیم از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که گفت :
رجم حدّ اکبر خداوند است و جلد حدّ اصغر او^(۱).

ما خیراؤل را مردود می‌شماریم و دلایل آن را در مبحث ردّ حدیث از طرق عامّه آوردیم . حدیث دوم هم در دو موضع مجهول است . اول آنکه «بعض» شناخته شده و مورد اعتماد نیست . دوم آنکه چگونه کتاب خدا حدّ اصغر را ذکر و حدّ اکبر را رها کرده؟ و این محال است .

محمد بن عیسی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که گفت :
رجم حدّ اکبر خداوند است و جلد حدّ اصغر او ، و هرگاه مرد مُحَصَّن زنا کند سنگسار می‌شود و تازیانه نمی‌خورد^(۲).

در منتهی‌المقال می‌گوید: ابو جعفر بن بابویه از ابن الولید نقل می‌کند که گفت: آنچه را محمد بن عیسی به تنهایی از کتب یونس و حدیث او روایت می‌کند ، بر آن اعتماد نمی‌شود . و شیخ طوسی در فهرست می‌گوید : ضعیف است . ابو جعفر بن بابویه وی را از رجال نوادر الحکمة مستثنی کرده و گفته است : حدیثی که به وی اختصاص داده شده روایت نمی‌کنم . و گفته شده وی بر مذهب غلاة بوده ، و بعضی او را توثیق کرده‌اند^(۳) .
در هر حال به روایتش اعتماد نمی‌شود علاوه بر این که اخبار آحاد نیز موجب علم نمی‌گردد . و اما حسین بن سعید را صاحب منتهی‌المقال توثیق نموده و گفته است :

۱- کافی ، تهذیب/ علی بن ابراهیم عن ابیه عن بعض اصحابه عن عاصم بن حمید عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله علیه السلام قال : الرَّجْمُ حَدُّ اللَّهِ الْأَكْبَرِ وَالْجَلْدُ حَدُّ اللَّهِ الْأَصْغَرِ .

۲- کافی / تهذیب/ محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید ، عن النضر بن عاصم بن حمید ، عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال : الرَّجْمُ حَدُّ اللَّهِ الْأَكْبَرِ وَالْجَلْدُ حَدُّ اللَّهِ الْأَصْغَرِ وَإِذَا زَنَى الرَّجُلُ الْمُحَصَّنُ رَجِمَ وَلَمْ يُجَلَّدَ .

۳- منتهی‌المقال فی احوال الرجال / إنَّ ابا جعفر بن بابویه ذَكَرَ عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ أَنَّهُ قَالَ : مَا تَفَرَّدَ بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى مِنْ كُتُبِ يُونُسَ وَ حَدِيثِهِ لَا يُعْتَمَدُ عَلَيْهِ . وَ قَالَ الشَّيْخُ الطُّوسِيُّ فِي الْفَهْرَسْتِ : ضَعِيفٌ . اسْتَثْنَاهُ أَبُو جَعْفَرٍ بِنَ بَابُوِيَه مِنْ رِجَالِ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ وَ قَالَ : لَا أَرَوِي مَا يُخْتَصُّ بِرِوَايَتِهِ . وَ قِيلَ إِنَّهُ كَانَ يَذْهَبُ مَذْهَبَ الْغَلَاةِ ، وَ بَعْضُهُمْ وَثَّقَهُ .

برخی از اصحابمان را دیده‌ام که روایتش را حَسَن می‌شمارد ، به سبب آنکه ممدوح است و در آن نظری واضح می‌باشد^(۱). (یعنی مدح او نوعی نیست که روایتش را حَسَن بدانیم).

دو مسأله این راوی را از درجه اعتبار ساقط می‌کند ، یکی وقوع اختلاف نسبت به او ، و دیگری آنکه قدح مقدّم بر مدح است^(۲).

محمد بن عیسی از سَمَاعَه از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که گفت : مرد و زن آزاد اگر مرتکب زنا شوند ، به هریک از آنها سد تازیانه زده می‌شود ، ولی محصَن و محصَنَة سنگسار می‌شوند^(۳).

حال محمد بن عیسی و سَمَاعَه^(۴) را متذکر شدیم ، و این خبر هم از سَمَاعَه منقول است و با خبر سابق یکی است .

به اسناد سابق ، علی بن ابراهیم از عبدالله بن سنان ، از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که گفت :

رجم در قرآن ، قول خدای عزّوجلّ است که شیخ و شیخه اگر زنا کنند البتّه آنها را سنگسار کنید زیرا قضاء شهوت نموده‌اند^(۵).

در مبحث بررسی روایات عامّه ، این خبر را به تفصیل تحلیل نمودیم و حالِ رُوَاة شیعه آن را هم در همین مقال آوردیم . قابل ذکر است که آنچه بر سر عامّه آمده ، از

۱- رأیت بعضَ اصحابنا یُعَدُّ روایتَه فی الحَسَن بسببِ أَنَّهُ ممدوحٌ و فیهِ نظرٌ واضحٌ .

۲- بیان این مطلب را در فصول پیشین آورده‌ایم .

۳- کافی / تهذیب / علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بن عبید ، عن یونس عن سَمَاعَه عن ابی عبد الله علیه السلام قال : الحُرُّ والحُرَّةُ إذا زَنیا جُلِدَ کُلُّ واحدٍ مِنْهُما مِائَةً جَلْدَةً ، فَأَمَّا الْمُحَصَّنُ والمُحَصَّنَةُ فَعَلِیْهُمَا الرَّجْمُ .

۴- حال سَمَاعَه را در روایت ، در مبحث ارث زوجه (صفحه ۴۳۳) همین کتاب آوردیم .

۵- کافی / تهذیب / و بالإسنادِ السابق ، علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس ، عن عبد الله بن سنان ، عن ابی عبد الله علیه السلام قال : الرَّجْمُ فی القرآنِ قولُ اللهِ عزَّوجلَّ ؛ إذا زَنیا . الشَّیْخُ وَ الشَّیْخَةُ فَازْجُمُوهُمَا أَلْبَتَّةَ فَإِنَّهُمَا قَضِیَا الشَّهْوَةَ .

ورود احادیث مجعوله در کتبشان، مثل آن نیز بر سر شیعه آمده و تصانیفشان مملو از اخبار مجعوله شده و هنوز هم اقدام جدی به منظور پاکسازی آنها بعمل نیامده است. در نهایت باید متذکر شویم که در خطبهٔ سد و بیست و هفتم نهج البلاغه خطاب به

خوارج چنین آمده است:

وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجِمَ الزَّانِي ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ وَقَطَعَ السَّارِقَ وَجَلَدَ الزَّانِي غَيْرَ الْمُحْصَنِ ثُمَّ قَسَمَهُمَا مِنَ النَّبِيِّ ؑ.

همانا دانستید که رسول خدا صلی الله علیه و آله زانی را سنگسار کرد، سپس بر او نماز گزارد، و دست دزد را برید، و زانی غیر محصن را تازیانه زد (سد تازیانه) سپس از بیت المال سهمشان را پرداخت.

همان طور که مفصلاً بحث کردیم رجم زانی (محصن) یعنی مردی که زن در اختیار دارد، ثابت نیست بلکه خلافش محقق است، و ثابت کردیم که داستان ماعز غیر واقع است. بناءً بر این کلام منسوب به علی علیه السلام در نهج البلاغه از قبیل احادیث مرسله است که سندیت ندارد تا صحت و سقم آن را بدانیم، و نظر به اینکه اخبار آحاد مرسله حجیت ندارد و موجب علم نمی شوند مگر آنکه شاهد از کتاب خدا یا اخبار متواتره و یا اخبار آحاد محفوف به قرائن صدور باشد، این کلام مولا علیه السلام را که شاهی از کتاب و سنت قطعیه ندارد، قابل استناد نمی دانیم. در عین حال باید توجه داشت که اکثر نهج البلاغه مقرون بر این شواهد است یعنی صدورش از امیرالمؤمنین علیه السلام قطعیت دارد. اکثر مندرجات نهج البلاغه در کافی و سایر کتب حدیث موجود و در تواریخ نیز مسطور است، ولی این قسمت چون مسأله فقهیه است و در کتب حدیث وارد نشده و شاهی از کتاب یا حدیث متواتر یا اخبار آحاد محفوف به قرائن صدور ندارد، مقبول نیست و به آن احتجاج نمی توان کرد چنانکه قطع ید سارق نیز دلیل ندارد و دو خبر ضعیفی هم که در این مسأله وارد شده موجب علم نمی شود. این موضوع نیز در مبحث قطع ید سارق در کتاب حجیت ظن فقیه اثبات شده است.

پایان مجلد اول کتاب فقه استدلالی

۱ / ۵ / ۱۳۷۷